

# منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي  
خان نظام الملكي

در

احوال سلاطين ممالك دکن و گجرات و خاندیش

به اهتمام

انجمن آسيائي بنگاله

به تصحيح

سر وُلزلي هيگ

معلم السنه عربي و فارسي و آردو در دار الفنون دہلي

در مطبع مرسلين بابتست

به طبع رسيد

چاکنه سنه ۱۹۲۵ع

## بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد و ثنای لا تعد پادشاه را سزاوار است که فرمان  
فرمایان هفت اقلیم در اوقات طلب حاجت سرعجز و نیاز بدرگاه بی  
نیاز او سائیده به مقال ما عبدناك حق عبادتك معترف بدین ترانه گویا  
می گردند \*

خدایا جهان پادشاهی تراست \* زما خدمت آید خدائی تراست  
شکرو سپاس زیاده از اندازه قیاس مایک الملکی را سزد که پادشاهان  
ربع مسکون رقبه عبودیت او را سرمایه فخر و مباهات خویش دانسته به  
هزاران نیاز سر به زمین فرود آورده به سر انگذگی تمام به زمزمه ما عرفناك  
حق معرفتك حق سرائی می نمایند \*

سر پادشاهان گردن فراز \* بدرگاه او بر زمین نیاز  
و درود و صلوات زیاده از حد و حصر بر هر در کائنات و خلاصه موجودات  
حضرت خیر البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد امجاد  
و اصحاب کبار او که هریکی از ارکان چهار بالش دین مکین و سرمایه فخر  
آفرینش اند باد \*

سلطان محمود غازي غزنوي چنانچه در ابتداي ذکر سلاطين لاهور و دهلي گذشت انهدام بغای کفر و بت پرستي راه يابد و در بغداد دکن پرتو ظهور اسلام خفيه و علانيه از ذکر کلمه توحيد و فروغ شعله نور محمدي روشن گشته بود کلمه چند ازان به طريق اجمال <sup>۱</sup> و اختصار بر صفحه تذکار مي آرد گویند در ايام سلطنت ملک عبد الملک مرواني سنه ۹۰ نود که حجاج صاحب حکومت و رياست قلمرو عرب و عجم گردید شرفا و نجبا و سادات بني هاشم را هرجا که مي یافت بهر حجت گناه صغير و کبير برنا و پير آن ديار را مي کشت و خانه های ايشان را مي سوخت دود آتش ظلم او عالمی را فرو گرفت جمع کثير از اولاد امجاد و اصحاب جناب مصطفوي و مرتضوي از ظلم و بيداد او تنگ و بجان آمده با دل های پریشان و سينه های سوزان و ديده های خونچکان دست از جاذبه حب رياست <sup>۲</sup> خویش و تبار و کاروبار و يار برداشته با اطفال و عيال و مال بر هفت هشت جهاز گذار جزائر عرب را کب گشتند و قاصد بغداد دکن که در آن زمان بندر دابل و چيول و بندر کنبايت و بهروج و اطراف مچهلي بندر جاري بود گردیدند و به همعناني باد موافق و مخالف هر جهازی به بندری افتاد و وقت فرود آمدن چون راجه و زميندار هر مکان که فرمان رواي آنجا بودند و اسم اسلام در گوش آن جماعه حکم خلیدن هزار پا داشت وقت فرود آمدن آنها مضائقه مي نمودند آن تخته بندان دريای سرگرداني و دريا نوردان بحر حيراني به تملق و الحاح پيش آمده قرار عهد و پيمان عدم اظهار ايمان و دين خود که در گوشه و کنار خانه خویش هر یکی به عبادت معبود برحق به رسم و آئين خود پردازد و در ظاهر

اما بعد بر جویای اخبار ماضی لیل و نهار بلاد قلمرو پروسعت  
 سواد اعظم هندوستان بهشت نشان پوشیده نماند که تاریخ منتخب لباب  
 تالیف خادم آثم محمد هاشم خافی که آخر مخاطب به خانی خان  
 نظام الملکی گردید جلد ثالث مشتمل بر ذکر پادشاهان صوبه هندوستان  
 سوای صوبه دهلی و اکبر آباد و پای تخت که ذکر پادشاهان سلف آن هر  
 دو صوبه نیز در جلد اول به تذکار در آمده از روی نگاشته مولانا محمد قاسم فرشته  
 که درین ضمن بعضی اختلاف قول شیخ نورالحق دهلوی و دیگر  
 مؤلفان صداقت بیان نیز درج گشته در کمال اختصار انتخاب نموده  
 به رشته بیان کشیده شروع از شش صوبه دکن نموده و به دستور مؤلفان  
 عهد که مامور به تحریر سوانح دیر کهن گردیده رویه مزاج گوئی امیر و وزیر را  
 از دست نمی دهند پیروی نموده تا مقدر و امکان طریقه صدق کلام را  
 مرعی داشته به احاطه بیان در آورده مطالعه کنندگان منصف پیشه که  
 بر تواریف نظر عبور شان افتاده باشد انصاف می دهند که چه قدر در  
 اختصار قل و دل صرف اوقات نموده آب سبو را در کوزه گنجانیده اما  
 اختلاف روایت که در اکثر کتب معتبر سیر نیز اقوال مختلف به تذکار  
 در آمده علاج نتوانست نمود لهذا در خدمت مطالعه کنندگان خورده گیر  
 سخن سنج گنج معانی التماس دارد که اگر اختلاف قول به نظر آید  
 عیب پوشی و خطا بخشی را کار فرموده معاف فرمایند \* شعر \*

گذارند صورت داستان \* بدین سان کند ثبت این داستان

یعنی سخن سنجان دیر کهن این فن در باب ابتدای اسلام ملک  
 دکن که مراد از نواح سراندیپ تا کنار آب نریدا باشد چنین روایت  
 نمایند که قبل ازینکه در بلاد اطراف پنجاب و دهلی تا سومات از سعی

و غیرت و نشان شرافت و نجابت دانسته ترک رویه بزرگان سلف نموده اند اگرچه این طریقه عقلاً و شرعاً محمود نیست و درین ضمن مفسده بسیار حاصل می گردد که به توضیح آن نه پرداختن اولی اما درین ضمن در صورت احتیاط بعضی امور که از شرفای دیار عرب در غربت به کار رفته خلاف طریقه عجم که به حکم هیعوا انسایم سر رشته کفو را از دست نداده اند و در گرفتن و دادن دختر غیر هم قوم سوای سیدی که صاحب شجره و ذی شهره باشد با هیچ سلسله باوجود کمال پریشانی و درماندگی نسبت نمی نمایند و از جاریه این ملک که به هیچ مذهب سوای دار حربی ملکیت آن ثابت نمی گردد و از قوم اراذل و فاحشه که به عاشقی در خانه آرند فرزند حاصل نمی کنند و اگر احدی از سلسله آنها مرتکب آن افعال گردد او را از قومیت خود اخراج نموده در شادی و غمی ازو نفرت و قطع سله<sup>۱</sup> رحم می نمایند و به او نسبت نمودن باعث خرابی نسل و خلل اصل می دانند و از قبایح دیگر در خانه کفیزان مغنیه و رقاص تیار نمودن و خواجه سرا را در خانه راه دادن در روزهای شادی اندرون خانه به حضور مستورات از راه کمال بی غیرتی که در اکثر مردم با نام و نشان رقاصی به انواع فحش گوئی و رسوائی خلاف عقل و شرع رواج یافته و قبح آن از نظرها به تبعیت همدیگر برخاسته بلکه از غرور نشاء دولت جزو لا ینفک اعتبار و سرمایه لذات حیات گردیده دران قوم نمی باشد اگرچه درین باب شرفای تمام بلاد هندوستان مدعی اند که این رویه از ما به عمل نمی آید - اما آنچه بر محرر اوراق بعد تفحص ورق بعد ورق روزگار و تماشای گردش لیل و نهار که با همه قوم در عالم یک رنگی مدتها زیست نموده احتیاط این رشته کفو که باوجود نشاء مستی دولت

و آشکارا موافق رویه آن ملک در لباس و دیگر اطوار به عمل آمد به میان آورده فرود آمدند و به کمال حزم و احتیاط که صدای اذان و قرائت قرآن و عبادات دیگر به گوش آن قوم نرسد زیست می نمودند و هر کدام به کسبی و پیشه به لباس آن ملک مشغول شدند چنانچه در اکثر بذادر لغایت حال زنان شرفای آنجا که به قوم عرب و نوائط مشهور اند و جمعی که از اولاد عباس و زبیر و طلحه و دیگر اصحاب خود را می گیرند رخت و لباس عورات هنرد می پوشند به همین دستور به طریق اخفا زندگانی می نمودند و به عبادت صانع بی چون می پرداختند در شادی و کدخدائی به طور و پیروی آن جماعه به عمل می آوردند اگرچه بعد از فوت شوهر زنان جوان در مکه معظمه و مدینه منوره و تمام روم و ایران و توران و همه قلمرو اسلام از زمان قدیم لغایت حال شوهر دیگر می نمایند بل وارثان آنها بزور به عقد کفو می آرند اما در هندوستان که میان شرفای اسلام که مراد از اهل مشایخ عرب است این عمل را فعل قبیح و عیب دانسته ترک رویه آبا و اجداد را که موافق حکم خدا و مطابق شرع محمدی است نموده اند سبب همین است که بعد امتداد ایام که درین غربت میان کفره تفاسل و توالد واقع شد و ملاحظه نمودند که از جمله اقوام هفود که تعداد آنها انتها ندارد پنج قوم که برهن و کهنری و راجدوت و بقال و کانت باشند از نجبای کفره اند اگر دختر شیرخواره را به عقد احدی در آرند و شوهر او همان شب اول به میرد باز به نکاح دیگری در نمی آرند و چون شرفای هر قوم را به اشراف هر دیار هم چشمی به میان می آید به تقاضای غیرت که ما از چه راه کمتر ازین جماعه باشیم تبعیت این رسم را سرمایه آبرو

کفره و زمینداران با استقلال این دیار پرداخته اکثر جا مسجد ساخته بعضی جاها را به تسخیر در آورده حکام اسلام گذاشته به دهلی مراجعت نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت به سلطان محمد تغلق رسید و در سنه <sup>۷۱۹</sup> هفت صد و نوزده که تمام ممالک معروسه هندوستان را به تسخیر و تصرف در آورد و خود به دکن آمده در استیصال کفره و تسخیر دیوگیر کوشیده تا بیجا نگر که الحال بعضی بلاد تعلقه او به کرناٹک بیجاپور زبان زد است و راجه مستقل داشت تاخته مساجد ساخته علاءالدین را از سرنو تعمیر نموده چندگاه سوان قلعہ دیوگیر را پای تخت خود ساخته مسمی به دولت آباد گردانده تمام متوطنان دهلی آباد کرده خود را قهراً و جبراً جلاے وطن نموده آنجا برده - چنانچه در ذکر سلاطین دهلی به تحریر آمده آباد ساخت - اگرچه به ملک گیری او از ابتداء اسلام هیچ پادشاه دهلی نمی رسد اما چون به سبب افراط ظلم او باز بلاد به تسخیر در آمده هندوستان از دست و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سرنو شد و در ملک دکن نیز سلطان علاءالدین گانگوی <sup>۱</sup> بهمنی فرمان فرماے مستقل گردید و هجده واسطه درخاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج گرفته مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی الله علیه و سلم گردید و معموره دولت آباد ویرانه مطلق گشت مگر حوض تغلق که نشان ظلم او ماند \*

و گرفتاری کمال نکبت که درین هر دو صورت سر رشته اختیار از دست می رود دست از لذات جسمانی و پاس رعایت لوازم مکنت و ثروت بر ندارد فقط در طائفه شرفای شیخان احمدآباد و خاندیس که بزرگان هر دو ولایت از سلسله واحد اند و در بعضی مشائخ و شرفای ملک شرقی یافته شده و الحال از تقاضای فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظه کفو بسیار راه یافته \*

حاصل کلام بعد مرور ایام که خفیه بنای اسلام در کنار ساحل و بقادر دکن و احمدآباد استحکام یافت اگرچه سلطان محمود غزنوی در اطراف قلمرو هندوستان تا ملک جونه گرا و سورته نیز خوانند عبور و بت شکنی نموده صدای اذان دین حضرت سید البشرین خاتم النبیین بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسله غزنوی سلطان معزالدین که به سلطان شهاب الدین غوری غازی ملقب گشته بعضی بلاد هندوستان اطراف دهلی را به تسخیر و تصرف در آورده در انهدام کفر و رواج اسلام کوشیده روز به روز در تقویت مسلمانان می افزود - اما در اصل بلاد دکن ظهور دین محمدی صلی الله علیه و سلم علانیه پرتو افروز نه گشته بود تا در سنه ۶۹۱ ششصد و نود و یک سلطان علاء الدین برادرزاده سلطان جلال الدین پادشاه دهلی بدون اذن عمومی خود در ایام شاهزادگی با لشکرگران تا دولت آباد که دران ایام به قلعه دیوگیر موسوم بود آمده بعد محاصره چند ماه باج و خراج وافر از راجه دیوگیر گرفته بنای مسجد گذاشته صدای اذان به گوش خفتگان بادیه ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد جلوس سلطنت باز مکرر فوج فرستاده و خود با لشکر فراوان آمده به گوشمال



کفره و زمینداران با استقلال این دیار پرداخته اکثر جا مسجد ساخته  
 بعضی جاها را به تسخیر در آورده حکام اسلام گذاشته به دهلی مراجعت  
 نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت به سلطان محمد تغلق  
 رسید و در سنه هفت صد و نوزده که تمام ممالک معموره هندوستان<sup>۷۱۹</sup>  
 را به تسخیر و تصرف در آورد و خود به دکن آمده در استیصال کفره  
 و تسخیر دیوگیر کوشیده تا بیجا نگر که الحال بعضی بلاد تعلقه او  
 به کرناتک بیجاپور زبان زد است و راجه مستقل داشت تاخنه مساجد  
 ساخته علاءالدین را از سر نو تعمیر نموده چندگاه سواد قلعه دیوگیر را  
 پای تخت خود ساخته مسمی به دولت آباد گردانده تمام متوطنان  
دهلی آباد کرده خود را قهرآ و جبرآ جلاے وطن نموده آنجا برده -  
 چنانچه در ذکر سلاطین دهلی به تحریر آمده آباد ساخت - اگرچه  
 به ملک گیری او از ابتدای اسلام هیچ پادشاه دهلی نمی رسد اما چون  
 به سبب افراط ظلم او باز بلاد به تسخیر در آمده هندوستان از دست  
 و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سر نو شد و در ملک دکن  
 نیز سلطان علاءالدین گانگوی بهمنی فرمان فرمای مستقل گردید  
 و هجده واسطه در خاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج  
 گرفته مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی الله علیه و سلم گردید  
 و معموره دولت آباد ویرانه مطلق گشت مگر حوض تغلق که نشان  
 ظلم او ماند \*

و گرفتاری کمال نکبت که درین هر دو صورت سر رشته اختیار از دست می رود دست از لذات جسمانی و پاس رعایت لوازم مکنت و ثروت بر ندارد فقط در طائفه شرفای شیخان احمدآباد و خاندیس که بزرگان هر دو ولایت از سلسله واحد اند و در بعضی مشائخ و شرفای ملک شرقی یافته شده و الحلال از تقاضای فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظه کفو بسیار راه یافته \*

حاصل کلام بعد مرور ایام که خفیه بنای اسلام در کنار ساحل و بغادر دکن و احمدآباد استحکام یافت اگرچه سلطان محمود غزنوی در اطراف قلمرو هندوستان تا ملک جوته گرا<sup>۱</sup> و سورته نیز خوانند عبور و بت شکنی نموده صدای اذان دین حضرت سید البشرین خاتم النبیین بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسله غزنوی سلطان معزالدین که به سلطان شهاب الدین غوری غازی ملقب گشته بعضی بلاد هندوستان اطراف دهلی را به تسخیر و تصرف در آورد<sup>۲</sup> در انهدام کفر و رواج اسلام کوشیده روز به روز در تقویت مسلمانان می افزود - اما در اصل بلاد دکن ظهور دین محمدی صلی الله علیه و سلم علانیه پرتو افروز نه گشته بود تا در سنه<sup>۶۹۱</sup> ششصد و نود و یک سلطان علاءالدین برادر زاده سلطان جلال الدین پادشاه دهلی بدون اذن عمومی خود در ایام شاهزادگی با لشکر گران تا دولت آباد که دران ایام به قلعه دیوگیر موسوم بود آمده بعد محاصره چند ماه باج و خراج وافر از راجه دیوگیر گرفته بنای مسجد گذاشته صدای اذان به گوش خفتگان بادیه ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد جلوس سلطنت باز مکرر فوج فرستاده و خود با لشکر فراوان آمده به گوشمال

رفته به کمال راستی و تدین خدمت مأموره را به تقدیم می رساند و برای خود به دست خویش قلعه رانی می کرد روزی از روزهای سعادت اثر قلعه او در حلقه آهن دیگ مدفون بند گردیده بعد از آنکه به غور ملاحظه نمود دیگ کلاں مع سرپوش مملو از زر و سرخ مسکوک که در آن ایام کم رواج داشت به نظر آمد آن را بر آورده بے آنکه بر کمیت آن مطلع گردد و دیگری را محرم سازد برداشته نزد گانگوی برهمن برد گانگو بر حسن تدین او آفرین گفته نظر بر رویه جباری پادشاه در اخفای آن نه کوشیده به خدمت سلطان فیروز شاه رفته به وساطت پادشاهزاده سلطان محمد تغلق را بر حقیقت بر آمدن دیگ آگاهی داد و دیگ مذکور را به جسد از نظر گذرانده سلطان محمد تغلق از استماع و مشاهده حسن نیت حسن را نزد خود طلبیده مورد عنایات ساخته در سلک نوکران روشناس پیش قرار منسلک گردانیده روز به روز متوجه احوال او بود \*

روزی گانگو از روی علم اختر شناسی نظر بر مستقبل احوال او انداخته زائجه سوال وقت کشیده از روی احکام چنان حکم نمود که حسن پادشاه با نام و نشان خواهد گردید و حسن را بدین نوید و مرده مبشر ساخته گفت که اگر به حکم خالق ارض و سما طالع تو با احکام تقدیم موافقت نماید - با من عهد نما که اول اسم مرا جزو اسم خود گردانی - دیگر بعد طلوع اختر مراد مرا و فرزندان مرا دخیل دولت خود مازی - حسن همه را به دل و جان منت داشته قبول نمود - و در همان ایام شروع نشو و نما دوات اسم گانگو را جزو نقش نگین خود گردانده به حسن گانگوی بهمنی زبان زد و مشهور گردید \*

## ذکر سلطنت سلطان علاءالدین کانگویی

### بهمنی عرف حسن<sup>۱</sup>

اگرچه در باب وجه تسمیه سلطان علاءالدین کانگویی بهمنی اختلاف بسیار در تاریخ طبقات اکبری وزبدۀ شیخ نور الحق دهلوی و دیگر مؤرخان بنظر در آمده و در تاریخ نظم و نثر که در عهد سلاطین آن خاندان نوشته اند از راه رعایتی که مؤلفان تاریخ را در ذکر احوال پادشاهان عهد نمودن ضرور می گردد به اولاد بهم نسبت داده اند - اما آنچه مولانا محمد قاسم مؤلف تاریخ فرشته که به اعتبار تاریخ او در تذکار سلاطین سلف هند خصوص احوال دکن هیچ تاریخی به نظر نیامده نوشته - به طریق خوشه چینی از خرمن اندوخته او چند فقره به زبان قلم می دهد \*

گویند در عهد سلطان محمد تغلق کانگو نام برهن منجم پیشه متوطن دکن نوکر پادشاهزادۀ فیروز شاه بود - نوکر داشت حسن نام که در صورت و سیرت اسم با مسمی و به کمال حسن اخلاق موصوف بود و از قلیل مواجبی که داشت به تر و خشک داده حق راضی و شاکر بوده اوقات بسر می برد به خدمت برگزیده زمان و زمین حضرت شیخ نظام الدین اولیا رسیده به مزد رسیدن سلطنت مبشر گردیده بود روزی نظر بر نیکو خدمتی او کانگو برهن برو مهربان شده به نگاهبانی محصول جاگیر خود مرخص ساخته یک جفت گاو بدو بخشید و گفت هرچه از قلبه رانی این هر دو گاو بهم رسد از تو باشد - و حسن بر سر جاگیر

۱ لقب این حکمران فی الواقع علاءالدین بهم شاه بود \*

توکل به ذات پاک حق کرده هر دو سزاول را به قتل رساندند - و طرف دولت آباد مراجعت نموده هرجا امیر و زمیندار معتبر بود به او نوشتند که ما این کار به اراده آنکه خود طریقه بغی اختیار نمائیم نه نموده ایم بلکه نیت ما محض قصد دفع ظلم آن پادشاه بد عاقبت از سر خلق الله است هرکه درین امر ثواب پیش قدم و رفیق گردد مایان در اطاعت او خواهیم کوشید - و از شهرت این هنگامه هرجا خبر رسید به اختیار آفرین گفته آرزوی رفاقت و مرافقت آنها نمودند و به دستور قصه کاوه آهنگر و ضحاک خونخوار از هر گوشه و کنار چندین هزار آدم فراهم آمده به رفاقت آنها می پیوستند - و غلغلۀ عظیم در دکن بهم رسید - و امیران کومکي که همه از سیاست سلطان به جان آمده امید حیات از دل برداشته بودند غائبانه درین کار باهم رفاقت نموده به آن جماعه گرویدند \* بیت \*

چو بیداد پیشه بود شهریار \* نماند برو مملکت پایدار

چون خبر رسیدن آن خروج کنگدگان که نزدیک به دولت آباد رسیدند - و عالم الملک نیز رفاقت را سرمایه نجات دارین دانست - به عماد الملک ترک که داماد سلطان گفته می شد و به هبیب تعلقه حکومت برار و خاندیس در ایرج پور می بود رسید - دست و پا باخته تهیه فرار نموده به بهانه شکار با بعضی همدمان محرم کار از ایلچپور برآمده راه نندربار اختیار نموده - چون به سرحد راجپوتان سلطان پور و نندربار رسید - راجپوتیۀ آن سرزمین اطلاع یافته باهم اتفاق نموده سر راه او گرفته اسب و فیل و خزانه هرچه همراه داشت به تاراج برده او را دستگیر و مقید ساخته به خدمت آن امیران روانه نمودند - و از هر طرف ازدهام

تا آنکه سلطان محمد تغلق به دکن رفته بعد تسخیر بلاد آن ولایت مدت در دولت آباد بسر برده وقت مراجعت در سال هفت صد و چهل و پنج قنلق خان را که استاد او گفته می شد در دولت آباد صوبه دار مستقل ساخته جمعی از امرای حضور را با حسن گانگو در زمره کومکین گذاشته عازم احمدآباد گردید و چند ده از برگشته رای باغ توابع دولت آباد در اقطاع حسن مقرر شد بعد از چندگاه قنلق خان<sup>۱</sup> به موجب حکم عالم الملک برادر خود را در دولت آباد گذاشته عازم حضور گردید - درین ضمن بعضی امیران مغضوب احراراجی احمدآباد مشهور به امیران صده که در پناه بعضی امرای کومکی جا گرفته بودند - و این معنی را غمازان حضور به اظهار ماده نمک حرامی آنها به خدمت سلطان ظاهر ساختند از نزد سلطان محمد تغلق دو سزاوار به اسم احمد لاجین و برلاس بیگ برای طلب امیران مذکور روانه گشتند - و بعد رسیدن دولت آباد چندگاه در روانه شدن امرای تاخیر رو داد - بعده که روانه شده به سرحد سلطان پور نذر بار رسیدند از آنکه سزاواران را طمع زیاده می باشد و هرگاه به عمل نیامد حرف های درشت می گویند - به درشتی تهدید آمیز پیش آمده گفتند که اولاً مغضوبان پادشاه را حامی شدن و باز در اطاعت امر برای روانه شدن تاخیر زیاده نمودن جز آنکه زیر تیغ سیاست آمدن بر خود لازم کردن فائده نه خواهد بخشید - امیران که برین مضمون اطلاع یافتند دانستند که راست می گویند نزد چنان پادشاه جابر خونریز ستمناک که بدون وقوع تقصیر هزاران را به سیاست می رساند به اختیار خود رفتن به پای خود به گور رفتن است - باهم اتفاق عهد و پیمان نموده

قائم ماند - آخر هزیمت بر فوج دکن افتاد - چون روشنی روز به تاریکی  
 شب مبدل گردید فوج سلطان محمد تعاقب نه نموده در دامن کوه نزل  
 نمود و سلطان ناصرالدین با ظفرخان و جمعی از امرا یک جا فراهم آمده  
 باهم مصلحت نمودند که ما را صرفه در جنگ مف نیست بهتر آنست  
 که سلطان به قلعه دز آمده متحصن گردد و ظفرخان را با دوسه هزار  
 سوار مقرر کردند که اطراف لشکر دهلی به طریق قزاقی تاخت نماید  
 و به طریق <sup>۱</sup> کومکیان گوش بر آواز بوده هر طرف که ضرور گردد خود را  
 به مدد به رساند - و هر امیر به اقتطاع خود رفته نه گذارد که ذخیره  
 به لشکر برسد - بدین مصلحت همداستان گشته صبح ناشده همه لشکر  
سلطان ناصرالدین ناپدید گردید - سلطان محمد از مشاهده آن حال مسرور  
 گشته - به محاصره قلعه دولت آباد پرداخت - عمادالملک که دران  
 جنگ از چنگ آنها خلاصی یافته به سلطان محمد پیوسته بود به مقابل  
ظفرخان تعیین گردید چند روز که بر محاصره گذشت از نا مساعدت طالع  
سلطان محمد از دهلی خبر موحدش رسید که طبعی نام یکی از غلامان  
 نمک حرام خروج نموده لشکر فراهم آورده بعضی قصبهها را تاخته - رو  
 به احمدآباد آورده از شنیدن این خبر لال اثر سلطان محمد صرفه در  
 ماندن دکن نه دیده جمعی را برای محاصره در دولت آباد گذاشته  
 خود متوجه احمدآباد گردید - لشکر سلطان ناصرالدین اتفاق نموده  
 به تعاقب لشکر تاخته تا کنار آب نرودا همه جا جنگ بگیریز که دستور قدیم  
 مبارزان آن سرزمین است نموده نزدیک به آب رسیده اسباب وافر

عام آن قدر فوج فوج به قصد ثواب به مدد همدیگر رجوع آوردند که چندین هزاران مسالم گشته به قصد رفاقت و محاربه حاضر گردیدند - بعده که به پای قلعه دولت آباد رسیدند همه امیران فراهم آمده باهم مصلحت نمودند - امیرانی که بانی خروج گشته بودند به امیران دیگر گفتند که درین شورش ما را اراده سلطنت نیست هر کرا قابل این کار دانند به اتفاق بے نفاق مقرر سازند تا ما هم اطاعت نمائیم و امیران صد گجرات نیز رفیق عمده و شریک کار گردیدند - و بعد قیل و قال بسیار قرعه این دولت بنام اسمعیل منع اتفاق افتاد - و این اسمعیل که به حسن صفات آراسته بود و منصب دو هزاری که معراج دولت آن وقت می دانستند داشت - و برادر او حاکم مالوا از طرف سلطان محمد تغلق بود - همه به اطاعت او تن داده به سلطنت برداشته ملقب به سلطان ناصرالدین ساختند - و در فراهم آوردن لشکر و خزانه و تفریق اقطاع از روی حصه رسد برادرانه سلوک نمودند - و در مخالفت با سلطان محمد تغلق هم عهد و یک دل شدند - در وقت تفریق محال حسن گانگوی بهمنی را مخاطب به ظفرخان ساخته گلبرگه را در اقطاع او مقرر ساختند - و ظفرخان بر سر جاگیر خود رفته منصوب کرده سلطان محمد را از آنجا اخراج و قاراج نمود سلطان محمد تغلق که در گجرات بود برین خبر اطلاع یافته سراسیمه وار به تعجیل تمام عازم رفع فتنه و آشوب دکن گردید چون نزدیک دولت آباد رسید سلطان ناصرالدین ظفرخان را با دیگر امرا نزد خود طلبیده سی هزار سوار جمع ساخته به مقابل سلطان محمد تغلق برآمد - بعد آراستن صف که کارزار صعب به میان آمد خان جهان که سپه سالار سلطان ناصرالدین بود کشته گردید و تا شام جنگ



میدانست آنچه مال غنیمت آورده بود همه را به ظفرخان توافع نموده  
 از سر نو همه امرا را جمع ساخته گفت یاران سلطنت امری است  
 خطیر که در هر دو جهان آبرو و جان و ایمان و عدم رستگاری از عذاب  
 محال - و روز جزا خطرها دارد - و من در ابتدا نظر به رضا جوئی  
 مسلمانان قبول نموده کمر همت بر دفع ظلم از سر مظلومان بسته بودم  
 الحمد لله که حق سبحانه شرم همه مایان نگاهداشت - الحال التماس  
 آن دارم که خود را قابل ریاست مسلمانان نمی دانم امیدوارم که این قرعه  
 بنام دیگری افتد تا من هم اطاعت نمایم - باید که مرا درین باب معذور  
 داشته آنچه می گویم قلبی دانسته از قبول این التماس مرا ممنون احسان  
 سازند - همه بر گذشت آن نیک سرشت آفرین گفته ملتصع گردیدند  
 که هر کرا مناسب و لائق این منصب داند مقرر سازد - ما همه مطیع  
 خواهیم بود - سلطان ناصرالدین گفت - اگر از من صلاح می پرسید چون  
 آثار رشد و شجاعت و امانت و حسن تردد و رعیت پروری که لازمه  
 ریاست است از جمله ظفرخان<sup>۱</sup> تابان است اگر او قبول نماید ما و شما  
 را باید که همه ممنون او گشته اطاعت نماییم - این را پسند همه  
 افتاد - و باتفاق حسن حسن گفتند و حسن را شایسته تاج و تخت  
 دانسته منجمان فرس و هند را جمع ساختند و در باب ساعت اختلاف  
 تجویز هر دو گروه به میان آمد \*

آخر موافق اختر شناسان هند روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثانی  
 سنه هفت صد و چهل و هفت بر تخت جلوس نمود - و به سنت عباسیان<sup>۷۴۷</sup>  
 چتر سیاه تیمناً بر سر گرفت و مخاطب به سلطان علاءالدین گانگوی<sup>۱</sup> بهمنی

۱ لقب واقعی این سلطان علاءالدین بهمن شاه بود و کنیه او ابواءه ظفر \*

مع قطار قطار شتران خزانه و جواهر به دست آورده خرابي بسيار به حال لشکر رسانده اکثر لشکریان را بے سرو سامان ساخته مراجعت نمودند

\* بیت \*

ز تاراج سپهر دون بد اندیش \* که صد شه را کند در لحظه درویش  
و ظفرخان نیز بر هر عمادالملک که تا بیدر رسیده در تهیه اسباب جنگ بود  
بے خبر ناخته به مقابله پرداخت - و عمادالملک پناه بے دست آورده  
خندق کنده تا بیست روز تردد مردانه نموده در دفع شر ظفرخان  
مي کوشید - روز بیست و یکم از نزد سلطان ناصرالدین و راجه تلنگانه  
که سوخته آتش بیداد سلطان محمد بود قریب بیست هزار سوار  
و پیاده رسیده به استظهار آن و مدد طالع بر عمادالملک غالب آمده  
مقتول ساخت - و اسباب و فیلان و خزانه هرچه داشت به تصرف آورده  
بلا تفرقه خیانت با خود گرفته متوجه دولت آباد گردید - به مجرد  
شهرت رسیدن ظفرخان به هم رکابی ظفر و نصرت فوج سلطان محمد  
که قلعه را محاصره داشت ثبات قدم از دست داده و دست از محاصره  
برداشته راه دهلي اختیار نمود و بعضی امرا از ان لشکر جدا گشته  
به خدمت سلطان ناصرالدین پیوستند و لشکر گریخته تا رسیدن کنار آب  
نریدا تمام مال و عیال و اسباب به تاراج در دادند و زمینداران همه جا  
تعاقب کنان غارت مي نمودند تا از سرحد دکن بر آوردند \*

و بعد خاطر جمعی از فرار فوج خصم سلطان ناصرالدین به استقبال  
ظفرخان نفاذ شادی زنان آمده به اعزاز تمام به قلعه در آورده بعد تقدیم

خود گردانید - و در نگین خود کفد - کمترین بندۀ حضرت سلطانی  
 علاءالدین گانگوی بهمنی \*

گویند در ازمنۀ سابق براهمه نوکری نمودن سوائے آنکه از علم طب  
 و نجوم و درس شاستر که مراد از فقه هندوان باشد و گدائی قوت لا یموت  
 خود بهم رسانند به میثۀ دیگر وجه کفاف بهم رسانیدن عیب تمام  
 می دانستند خصوص به کسب قلم حکومت و رفاقت مسلمانان تن دادن  
 خلاف عقیدۀ و ملت و آئین خود دانسته اجتناب تمام می نمودند -  
 و گانگو از ملاحظۀ همین بدنامی جلای وطن از دکن اختیار نموده  
 به غربت دهلی رفته ملازم فیروزشاه برادرزادۀ سلطان محمد گردیده بود -  
 اول کسی که در وطن خود نوکری دفتر اختیار نمود و این عیب را  
 به فخر قوم خود مبدل ساخت گانگو است بعد از آن رفته رفته به مرور  
 ایام کار بجای رسید که تمام زمام اختیار و اعتبار دکن به دست براهمه  
 رفت - بعدۀ سلطان علاءالدین به حسن تدبیر و ضرب شمشیر همه امیران  
 سلطان محمد تغلق را که در قلاع و بلاد بودند به اندک زمانے مفقود  
 و مطیع گردانید - و هر که سرکشی نمود به جزا و سزای اعمال خود رسید -  
 و بنای مسجد گلبرگه و غیره که از گل و خشت خام سلاطین سابق ساخته  
 بودند مفدس گشته بود - و بعضی ناتمام مانده بودند به تعمیر آن از  
 مصالح پخته<sup>۱</sup> امر نمودند و بعد انقضای چهار سال و چند ماه از جلوس  
 خبر وفات سلطان محمد تغلق که چنانچه تمام هندوستان را به تصرف خود  
 در آورده بود آخر به سبب اثر نحوست ظلم و بیداد از دست داد  
 و به هزاران حسرت جهان را پدروند نمود \*

نموده خطبه و سکه بنام او جاری ساختند - و شهر گلبرگه که به فال سرمایه اقبال دولت خود دانسته بود مسمی به حسن آباد گرداند و پایه تخت خود قرار داده برای تعمیر عمارت حکم و داروغه با وقوف روانه ساخت - و بعد جلوس اول این حکم نمود که پنج من طلا و ده من نقره به وزن آن وقت کسری کم و زیاد که سیزده آثار شاهجهانی باشد - بخدمت برگزیده اصحاب دین حضرت شیخ برهان الدین که در دولت آباد انزوا اختیار نموده بودند به فرستند که به روح پرفروش حضرت شیخ نظام الدین به فقرا و مستحقان رسانند و اسمعیل مع را به خطاب امیرالامرا سپه سالار مسمی ساخته وزارت را به ملک سیف الدین مازندرانی که از رفیقان و همدان دیرینه و صاحب السیف و القلم و سخن سنج حق شناس بود مقرر نموده دختر او را مسماة به شاه بیگم به جهت محمد پسر خود تجویز فرمود و همه رفقای قدیم و جدید و در و نزدیک و جمعی که از خاندان با نام و نشان بودند از عطای منصوب و خطاب و اقطاع کامیاب ساخت و بهرام خان برادر ملک سیف الدین را قلعه دار دولت آباد گرداند - اول کسی که در ابتدای سلطنت بهمنیه از مردم ایران که به اصطلاح دکنیها غریب گویند به دولت و حکومت رسیدند - سیف الدین و بهرام خان بودند بعده که به مرور ایام زمام اختیار کار و بار سلطنت به دست مردم عرب و عجم آمد ماده نزاع دکنیها گردید - چنانچه به ذکر خواهد در آمد - و همه جا قلعه داران و حکام تعیین نمود - و در ساعت سعد از دولت آباد متوجه حسن آباد گلبرگه گردید - چون گانگوی برهمن نیز خود را از نزد سلطان محمد رساند او را مستوفی نامرو

چون در ایام قبل از عروسی امیرالامرا سبه سالار یعنی اسمعیل مع هرگاه در مجلس می آمد امرای سلطان استقبال نموده بالا دست ملک سیف الدین جا می دادند - بعد از منعقد شدن بزم شادی روزی امیرالامرا وارد گردید سلطان علاءالدین به تجویز جمعی از قاعده دانان و اعیان فهم کار نظر بر پایه وزارت که ضمیمه آن نسبت به میان آمد فرمود که دست امیرالامرا را گرفته باین دست ملک سیف الدین جا دادند ازین معنی بر خاطر امیرالامرا بسیار گرانی نمود و به تحریک رگ نفسانیت که عالمی خراب آن است اشک ریزان و شکوه کنان از مجلس برآمد - هرچند سلطان آن روز در اصلاح و همواری آن بالمشافه و به پیام کوشید فائده نه بخشید - اگرچه به سبب معذرت سلطان در ظاهر به جز اطاعت چاره دیگر نداشت اما در باطن تخم کینه آن در دل کاشت و چند روز به فکر فاسد که آخر اثر جهالت قومیت کار خود می سازد پرداخته به اتفاق بعضی افغانان بدخواه که در ظاهر خود را هواخواه می دانستند به اراده بر انداختن سلطان عزم جزم نموده - سلطان ازین معنی آگاهی یافته اول از خارج به تحقیق آن پرداخته همرازان او را طلبیده مجلس همه امرا و ارباب شرع منعقد ساخته سبب آن فکر فاسد دور از صواب را استفسار نمود - اسمعیل بجز انکار چاره کار ندانست و قسم های شدید بر زبان آورد سلطان با جمعی که با او عهد و پیمان به میان آورده بودند به زبان شیرین وعده و وعید تهدید آمیز هم زبان و تسلی بخش گشته افغانان را به اقرار اسرار کار معترف ساخته لا جواب و منفعل گردانیده از مغنیان فتوی حاصل کرده در همان مجلس

\* بیت \*

تو ناکرده بر خلق بخشایشه \* کجا بینی از دولت آسایشی  
اگر بد کنی چشم نیکی مدار \* که هرگز نیارد کز انگور بار

گویند بعد از آنکه بغای جشن کدخدائی محمد پسر خود با صبیبه  
ملک سیف الدین گذاشت - روزی ملکه جهان را که والده محمد بود  
ملول و با دیده پر آب دید سبب پرسید در جواب گفت که همشیره من  
درین جشن حاضر نیست که به مراد خاطر<sup>۱</sup> شادی خواهرزاده خود را  
به بیند - سلطان پرسید همشیره ات کجا است گفت در ملتان است  
بعده نام محله تحقیق کرده دیگر قطع حرف نموده از خانه برآمد -  
و همان روز به طریق خفیه که احدی بران اطلاع نیافت آدم و نوشته  
و زر تیار و موجود نموده برای طلب خواهرزن به ملتان روانه ساخت  
و به کارپردازان تاکید نمود که ایام شادی را امتداد دهند و جمعی را  
که برای طلب خواهرزن روانه نمود تاکید تمام در زود رسیدن و مابین راه  
کهاران و باربردار به طریق داک جابجا نوکر مقرر نمودن فرمود - بعده  
که خواهر ملکه جهان از ملتان رسید چنان احتیاط به کار برد که تا رسیدن  
سواری به در محل سرا هیچ متنفسی بران اطلاع نیافت و بنام آمدن  
همشیره ملک سیف الدین برای تاکید کدخدائی ملکه را آگاهی داد  
و ملکه جهان به دستوری که به استقبال مادر و خواهر و عمه عروس  
برمی آیند تا به در خانه آمد - و ناگهان نظر او بر خواهر خود افتاد  
تعجب نموده نزدیک بود که از خوش وقتی و شادی دوبالا شادی مرگ  
گردد و سجده شکر بجا آورده به اتمام جشن عروسی پرداختند \*

لسکرکسی ندان دبار نمودند عُزیر عَسیر لِسکر و چهار پا<sup>۱</sup> جان بر نه گشت  
 و براسه تسخیر گجرات<sup>۲</sup> نیز تا مراج گرفتن سلطان و فراهم آوردن خزانة  
 اضطراب نه باید نمود - صلاح دولت درین است که اول امرای کار طلب  
 رزم دیده طرف زمینداران عمده نواح کرناٹک و تلنگانه روانه باید ساخت  
 و زر و جواهر وافر بدست باید آورد بعده به فکر تسخیر بلاد شمال رو کمر  
 عزیزم باید بسب سلطان این مصلحت را پسند نموده عمادالملک  
تاشکندی و مبارک خان لودی را با مصالح جنگ طرف بیجانگر  
 و کرناٹک و تلنگانه رخصت نمود - آنها تا کنار نندار ناخ و تاراج نموده  
 بعد بردهای نمایان و جنگ های صعب که به تحریر تفصیل آن  
 پرداختن از طریقه اختصار دور افتادن است - دو لک هون و جواهر  
 و مروارید بے شمار و میلان بسیار بعد صرف اخراجات ضروری سپاه به حضور  
 آوردند و براسه آئنده نذر پیسکس هر سال تا عهد و پیمان مقرر نموده  
 ایلچیان آنجا را تا خود آورده ملازمت فرمودند - و در سنه <sup>۷۵۸</sup> هفت  
 صد و پنجاه و هشت به سامان سفر دیگر بلاد شمال پرداخته از گلبرگه  
 برآمده به دولت آباد رسیده عرض لشکر را ملاحظه نمود پنجاه هزار سوار  
 نیربار و تترانداز به شمار در آمدند - مقرر شد که از راه سلطان پور نندربار  
 آب فرندا عبور نمایند و متوجه مالوا گردند - چون از ظلم حاکم گجرات  
 سکنة آجیا بجان رسیده بودند - عرضه داشت زمینداران گجرات و بکانه  
 رسید مستمل بر التماس اینکه اول متوجه این سمب گردیده این  
 ملک را به تصرف اولیای دولت در آرند و ما را از ظلم بیداد حاکم  
 جابر اینجا نجات بخشند \*

به سیاست سلطنتی رساند - دین لا اگرچه از هر دو طرف خطا را آنچ  
که بایست به عمل آمد - اما بیشتر خلاف راه سلیم از سلطان به ظهور  
آمد چرا که حق سابق اسمعیل تقاضای آن می نمود که رعایت بزرگی  
او را بر همه اعتبارات مقدم داشته برای پاس خاطر وزیر هر دو را در  
مجلس واحد نمی طلبید تا فتنه به ظهور نیابد - و روز دیگر فرزند گلان  
اسمعیل به اسم بهادرخان را طلبیده تسلی و خلعت داده منصب و پایه  
پدر را به او مقرر نمود و باقی فرزندان و عمده افغانان نوکر را مشمول  
انواع عنایات ساخت \*

\* مصرع \*

\* العذر از قرب سلطان العذر \*

از انتشار و اشتهاور این خبر تسلط و هیبت وحشت آمیز در دل امیران  
و زمینداران دور و نزدیک راه یافت و راه تلنگانه که در ارسال پیشکش  
به دستور عهد سلطان محمد تغافل ورزیده بود - به وسیله مبارک باد طری  
از نقد و فیل و جواهر و افر ارسال داشت \*

بعده که سلطان علاءالدین را از هر طرف جمعیت خاطر رو داد  
با ملک سیف الدین مصلحت اراده تسخیر بیجا نگر تا سرانندیپ  
و مالوه و گجرات در میان آورد - ملک سیف الدین که به دانائی ممتاز  
بود - بعد از تقدیم دعا و ثنا عرض نمود طرف بیجا نگر که هوای آن  
سرزمین از رطوبت و بارش مدام به مزاج سلطان و توابعان موافقت  
نه خواهد نمود - رفتن آن سمت خلاف راه صواب است - بلکه  
چهار پایه سواری و باربرداری نیز زیاده از احاطه شمار تلف خواهد شد -  
چنانچه در عهد سلطان علاءالدین خلجی و سلطان محمد تغلق که



## ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن سلطان علاءالدین بهمنی

سلطان محمد شاه که به وفور عقل و سخاوت و شجاعت موصوف بود بعد جلوس بر تخت بهمنیه در اسباب تجمل و آلات شوکت سلطان به مرتبه اتم کوشیده قبه چتر و تخت را به جواهر تعبیه نموده و آراسته باقوت بیش بهای زمانی آبدار را بر صورت همای نصب نموده بر سر اسپ و فیل سواری زدن فرمود و قریب سه چهار هزار سوار خوش اسبه که مقطع و به حسن صورت و زینت آراسته باشند در جلو و خدمت خاص مقرر نموده آنها را به خاصه خیل موسوم نمود و جمعی از آنها که بر چوکی بودند به سر نوبت مسمی ساخته بر مراتب آنها افزوده بر دیگران امتیاز بخشید و گروهی را که شمشیر و سپر و اسلحه خاص حواله نمود به اسلحه دار شهرت داد ازان ایام زدن همای بر سر اسپان که تا حال جوانان خود نمای دکن بر اسپ زدن فخر و نمود به بود می دانند و اصطلاح خاصه خیل و سرنوبت و اسلحه دار رواج یافته و دیگر تزئین لباس و فرش بارگاه از زربفت ولایت و مخمل کاشان و قال خوش قماش خراسان و پرده های کلابتون بافت به غایت تقید به کار می برد - هرگاه نزدیک تختی که پدر او بران می نشست می رسید اول به ادب استاده تسلیمات بجا می آورد - بعده بر آن تخت جلوس می نمود - بعد از چندگاه راجه تلکانه تخت نقره مرصع از جواهر ساخته با تحفه های دیگر فرستاد - و تخت پدر را به غلاف پوشیده رو بروی تخت خود به اعزاز نگاه داشت \*

سلطان علاءالدین از رسیدن نوشته جات گجرات قسم اراده مالوا نموده - پسر گلان خود را با بیست هزار سوار به طریق هراول به راه کنار بغداد ساحل طرف گجرات مرخص ساخته خود نیز از عقب مرحله پیدما گردیده چون نزدیک قصبه نوساری رسیدند آب و هواے نزدیک بندر سورت که دران ایام آباد نه بود و شکار ماهی دریا و سیر باغات نارجیل و فوفل و دیگر سبزه زار پسند طبع آمد - چندی مقام نمود - رطوبت آن کنار دریا و وفور غذای نارجیل و ماهی به لشکر موافقت نه نمود و به مزاج سلطان نیز نه ساخت و ضرر افراط شرب خمر و کبر سن و رسیدن اجل موعود باهم ساخته علاوه هم گردیدند - سلطان باوجود علاج حکمای کامل یونانی و هندی تغییر تمام در حال خود دریافت و طرف حصی آباد مراجعت نموده کوچ به کوچ به جاذبه تخته تابوت به پای تخت خود رسید بعد از چند روز که علامات سفر آخرت در خود مشاهده نمود علما و فضلا را طلبیده موافق تلقین فضلا از شراب و کل منہیات کبیره و صغیره توبه نمود - محمد پسر گلان را به حضور محمود و داؤد هر دو پسر ولی عهد ساخته آنچه شرط نصیحت بود در ماده اتفاق برادران و ترحم به حال زبردستان و رعیت پروری نموده زندانیان را آزاد ساخته در سنه ۷۵۹ هفت صد و پنجاه و نه جهان را بدرود نمود - یازده سال و چند ماه از جمله شصت و هفت سال مرحله عمر در فرمان فرمائی به پایان رساند \*

گرافراسیاب است و پسر زال \* بیاید ز دست اجل گوشمال  
اگر پادشاه هست و رخس فروش \* رساند اجل صوت مرگش به گوش  
چهار پسر ازو ماندند که از آنها محمد نام را ولی عهد نمود \*

و موبه داران و نهانه داران مطابق قرار به قتل و سیاست آن جماعه پرداختند و نام و نشان صرافان قدیم از بلاد دکن بر انداختند - و قوم کهنری که بطریق تجارت در لشکر و آن بلاد مسافر وارد شده بودند به کسب صرافیه ازان سال در دکن مامور و مشغول گردیدند - بر مترددان و سیاهان آن سرزمین ظاهر خواهد بود که با وجود ازان سال سیاست لغایت حال قریب چهار صد و سی سال گذشته و تمام آن ولایت هر دو کرناتک که مبداء کان رواج هون و پرتاب است در تسخیر و تصرف خاندان صاحب قران در آمده و چندین پادشاهان ما بین این مدت در اجرای سکه اسلام و بر انداختن آن مسکوک اصنام سعی ها نمودند - اگرچه در بلاد پای تخت بیجاپور و حیدرآباد و ظفرآباد روپیه و اشرفی فی الجمله رواج یافت - اما در پرگنات و قصبه جات تشخیص جمعبندی محصور و تحصیل مال و داد و ستد معاملات و خرید جاندان و جواهر و اقمشه و قرص و بیع و شرای غله و کل موالید سه گانه بر هون و پرتاب است - دیگر نواختن نوبت اوقات مخصوصه که در دکن در زمان سلاطین سلف رواج نیافته بود - سلطان محمد شاه حکم نمود و در عهد او رواج یافت \*

چون ملکه جهان والد سلطان محمد بعد از واقعه شوهر مدام با دل پرغم و دیده پر نم بسر می برد و آنچه از زر طلا و نقره و جواهر از ملک خاعه خود داشت به ارواح سلطان علاءالدین به فقرا و مستمندان داده اراده زیارت بیت الله نموده از پسر رخصت خواست - سلطان فرمود که آنچه از جنس کانی مسکوک و غیر مسکوک و جواهر باشد همه را نزد ملکه جهان آورده حاضر ساختند - و دست بسته نزد والد استاده در باب

چون در ملک دکن لغایت سلطنت سلطان محمد شاه سکه اسلام بر نقره و طلا اصلاً رواج نه یافته بود و مدار داد و ستد بر هون و پرتاب و غیره که از قدیم الایام در بیجانگرو کرناٹک آن ولایت بران صورت بت و آفتاب و دیگر علامات کفر مسکوک می ساختند<sup>۱</sup> - رائج بود سلطان محمد شاه خواست که سکه<sup>۲</sup> اسلام در مقابل زر منقش صورت اصنام زود رواج دهد - هر چند جد و جهد درین کار به کار برد فائده نمی بخشید - و چندانکه حکام بلاد آن ولایت در بر انداختن زر قدیم و اجرای سکه جدید از روی تهدید تاکید شدید می نمودند و زجر و توبیخ زیاد به عمل می آوردند اثر نمی کرد بلکه صرافان و دیگر کافران و ساکنان آن دیار زر خوش عیار سکه حال را هر جا می یافتند شکسته به قصد ثواب و عدم اجرای آن بجای دیگر صرف می نمودند - و در اجرای هون و پرتاب با وجود طلای غش دار از راه اعتقاد فاسد که رویت آن زر بجای پرستش معبود مصنوع<sup>۳</sup> خود می دانستند کوشیده آبرو و مال در جریمه به باد می دادند - و بعده که مجبور می گردیدند طلای بی غش سکه اسلام را نسبت به طلای مغشوش و مسکوک سابق به کم بیع و شرا می نمودند - سلطان ازین معنی تنگ آمده برای قتل صرافان همه بلاد تاریخ و روز مقرر نموده خفیه به حکام قلمرو خود احکام نوشته فرستاد که غره ماه رجب روز جمعه سنه<sup>۷۶۱</sup> هفت صد و شصت و یک که تاریخ و ماه و روز به قصد ثواب نیک اختیار نموده ایم - ما در حضور همه صرافان را به قتل خواهیم رساند - باید همه جا آن روز صرافان را زیر تیغ آورند - بعضی را از گداختن هون و در گلو ریختن به سیاست رسانند - و در آن روز و تاریخ خود پادشاه

۱ - ن - از کم عیار رائج بود \* ۲ - ن - سکه اسلام بی غش \* ۳ - ن - موضوع \*

گرفته بود تا گوش زد همه نماید که ملکه گفته از تاریخ روانه شدن تا روزی که حق سبحانه تعالی از آن سفر عاقبت به خیر به خیریت به مکان اصل به رساند خرج خوراک و پوشاک و نول<sup>۱</sup> جهاز و سواری<sup>۲</sup> شتران که در راه خشکی و تری کعبه عمده خرج زائران است و دیگر آنچه در کعبه مقصود مطلوب گردد همه از سرکار خواهد رسید - و سوای آن هر چه احتیاج افتد بلا حجاب طلب نمایند و درین سفر خیر اثر خود را مهمان عزیز ما دانند - و با این جمع کثیر در جهاز محمد شاهی از بندر چبول راکب گشته به منزل مقصود رسیده بعد از فراغ طواف کعبه و زیارت مدینه منوره و فیض رساندن به همه ساکنان و مستحقان و شرفای آن مکان سعادت نشان تحف و هدایا نزد خلیفه آن عهد که از طرف خاقانی عباسی و روم بود فرستاده برای سلطان محمد شاه خلعت و فرمان مشتمل بر مآذون ساختن سکه و خطبه موافق دستور آن زمان التماس نموده حاصل کرده و بسیاری از یتیمان و بی کسان را کدخدا نموده و بنای بعضی خیر جاری گذاشته عوض خزانه دنیا ذخیره آخرت را خریده مبلغی به کربلای معلی و نجف اشرف و دیگر مزار بزرگان و امامان دینی فرستاده با هزاران توشه نیک نامی دنیا و آخرت مراجعت نمود و چون نزدیک حسن آباد رسید - سلطان محمد شاه باستقبال والد ماجده و خلعت و فرمان خلیفه عباسی برآمده خلعت پوشیده فرمان را بعد مطالعه بر سر گذاشته در رکاب سعادت اثر کعبه دو جهان<sup>۳</sup> که به زیفت تمام آئین بسته بودند روانه گردید - گویند از جماعه هشت صد که با بعضی دیگر خدمه همراه ملکه رفته بودند تا روز رسیدن به سرحد گلبرگه به هیچ احدی ضرر جانی

قبول آن التماس نمود - ملکه جهان در جواب گفت - مرا به قدر ضرورت آنچه مطلوب است بر می دارم و آن فرزند را با زر و خزانه سروکار است - و ارکان دولت نیز به عرض رسانیدند که اگرچه در راه کعبه الله خصوص در خدمت والدۀ که کعبۀ دوم است هرچه صرف شود نجات است و مایان را حرف منع آن به میان آوردن نه سزا است اما سلاطین را موجود داشتنی خزانه از همه عبادات واجب تر است - سلطان رو به ملک سیف الدین وزیر که خسر سلطان نیز می شد آورده گفت تو چه می گوئی - آن دستور دستوردان در جواب عرض نمود که اگرچه آنچه هواخواهان سلطان التماس می نمایند واقعی و بجای است - اما پادشاهان را در راه خانۀ خدا و کار خیر و بجای آوردن خدمت مادر زر از خزانه برآوردن و باز به خزانه فرستادن و فسخ ارادۀ ثواب نمودن از عزم عاقبت به خیر سلاطین بعید است - سلطان محمد شاه گفت آری باذل بے طینت و بخشندۀ بے منت که پدر مرا از آن مرتبۀ گدائی به پادشاهی رساند مرا نیز در سلطنت محتاج زر نخواهد ساخت - و هرچه در راه خانۀ خدا صرف خدمت کعبۀ مجازی نمایم مضاعف و سه چند عوض خواهد رساند - بعدۀ فرمود که چهار صد من طلا و هفت صد من نقره به وزن رائج الوقت مع آنچه زر نقد دیگر با جواهر موجود داشت حوالۀ صدر الشریفه که در خدمت ملکه صاحب اختیار نموده رفیق ساخته بود کرده وقت روانه شدن یک دو منزل سعادت اندوز مشایعت گردیده مراجعت نمود - ملکه جهان به صدر الشریفه حکم فرمود که هشت صد زن و مرد که اکثر از خاندان با نام و نشان پایمال<sup>۱</sup> حوادث لیل و نهار گردیده بودند با خود

و به میان آوردن وعده و وعید گفت که سبب تعویق و تاخیر رسیدن پیشکش چیست زود به مؤکلان به نویسند که از خواب غفلت بیدار گشته وجه پیشکش را با فیلان جنگی روانه حضور نمایند و الا فوج دریا موج رسیده دانند - و تیشه لدامت بر بزم درخت ملک و دولت خود نه زنند - ایلچیان رایان چون سخنان عذاب آمیز قهرانگیر سلطان را به گوش هوش ربا شنیدند به تحریر آن مؤکلان را آگاهی دادند - رای بیجانگر و تلفگانه غائبانه با همدیگر بیعت اتفاق نموده فوجها آراسته از هر دو طرف متوجه حسن آباد شدند - سلطان محمد شاه بهادر خان ولد اسمعیل مع را با جمعی از امیران نامی و فیلان کوه شکوه روانه ساخت و بعد مقابله و مقاتله و مکرر به میان آمدن جنگ های ملک آشوب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از اختصار کلام دور افتادن است - نسیم فتح و نصرت بر لشکر اسلام وزید و کفار هزیمت یافته فرار اختیار نمودند - چون سلطان خود نیز برای پشت گرمی بهادر خان از حسن آباد برآمده بود - درین ضمن خبر فتح رسید و معاً تجارت غارت زده سمت هندوستان از تعدی رای تلفگانه نالان و شکوه کفان رسیدند که ما از اسپان عراقی و ترکی نژاد مع اقمشه ایوان و توران و کشمیر برای سلطان و قابل این بارگاه می آوردیم به سرحد رای تلفگانه که رسیدیم بعد از تکلیف فروختن چون عذر امانت سرکار عالی آوردیم<sup>۲</sup> اسباب خوب و اقمشه انتخابی را جبراً و قهراً از ما گرفتند - سلطان از شنیدن آن برهم و آشفته گشته اسباب و ائقال زیاد را گذاشته به طریق ایلغار با سپاه اسپ و قمچی روانه شده دو منزل سه منزل را در یک روز تاخته در اندک فرصتی خود را وقت

نه رسید - و بعد رسیدن به حسی آباد بر سر قبر شوهر رفته فاتحه خوانده  
متصل آن مکان مختصر برای خود ساخته تا باقی عمر به عبادت معبود  
بر حق بسربرد \*

چون بعد از روانه شدن ملکه به کعبه بعضی امیران که التماس آنها  
در منع همراه دادن همه خزائن به معرض قبول نیامد سلطان را به خفت  
عقل منسوب ساخته سوی مزاج بهم رسانده بودند - سلطان نظر بر عدم  
خزانه در جمع نمودن سپاه اغماص می نمود - این خبر در بلاد کفار انتشار  
یافت - رایان اطراف خصوص رای بیجانگر و رای تلنگانه در فرستادن  
پیشکش مقرری هر ساله و اطاعت اغماص نمودند - بلکه ایلچی برای  
درخواست و به تصرف آوردن قلعه رایچور و مدگل که بابت تعلقه بیجانگر  
و کولاس تعلقه رای تلنگانه سلطان علاءالدین به تسخیر در آورده بود نظر  
بر ضعف سلطنت سلطان و نفاق امیران نزد سلطان محمد شاه فرستادند  
و پیغام و تکلیف های دور از صواب به میان آوردند - سلطان محمد شاه  
تقاضای وقت را کار فرموده ایلچیان را به اعزاز نگاهداشته جواب محبت  
آمیز نوشته مضمون دار و مدار دران درج نموده مصحوب ایلچیان زبان دان  
فهمیده کار خفیه روانه ساخت و یک سال به احوال گذرانده درین مابین  
فرست به گردآوری خزانه و لشکر پرداخته بعضی امرای نمک به حرام  
را به قتل و سزا رسانده عوض آنها دیگر فدویان عقیدت نشان را مستقل  
ساخته بعد از رسیدن فرمان و خلعت خلفای عباسی که خبر مریدان  
استقلال سلطنت انتشار یافت روزی به کمال شان دیوان نموده حکم  
به احضار ایلچیان فرموده به دبدبه و زهر چشم تمام از روی تهدید



قلعه کشا محاصره داشتند و شب و روز بقید می ورزیدند دستگیر پنجه اجل گردید - بعده که به حضور سلطان آوردند شروع به هذیان و ناسزا گفتن نمود و به آتش غضب و قهر سلطانی گرفتار گشته به سزا رسید و تمام خزانه و فیلا و عیال و مال به دست لشکر عدو مال سلطان درآمد و بعد تقدیم شکرانه آنکه تقدیر الهی با تدبیر موافقت نمود - چون میدانست که در پراگندگی و بیرونها لشکر تلنگانه از مور و ملخ بیش اند و پسر رای به دست نیامد و خود را به هواخواهان دور و نزدیک رسانده در فکر فراهم آوردن لشکر است مصلحت بر آن قرار یافت که بعد از دو هفته مع جواهر و خزانه و طلا و آلات دیگر و اقسام اقمشه هرچه توانستند برداشته متوجه دارالحکومت حسن آباد گردند - پسر رای که بجای پدر به تجویز امرای بیرونها فرمان فرما گشته لشکر زیاده از اندازه قیاس جمع ساخته میخواست بر سر سلطان محمد شاه بیاید از شفیدن خبر بر آمدن سلطان با لشکر چو یاجوج و ماجوج سر راه ها گرفته هر جا چشمه آب و چاه و تالاب بود از انداختن زقوم و خوک های کشته خون آغشته پرداخته اول به جاذب سنگ فلاخن اطراف را فرو گرفتند - بعده از تیر و دیگر حربه های جان ستان چنان کارزار نمودند که عرصه بر لشکر سلطان تنگ آوردند و کار لشکر از طرف آب و آذوقه به هلاک رسید - سلطان فرمود که در سرکار خود و سپاه سوای زر سرخ و سفید و جواهر و خوردنی ضروری و یک دو دست لباس هرچه دارند انداخته و آتش زده اصلا پای بند خیمه و دیگر بار زیادتی نه گشته تکبیر گویان و شمشیر زنان بر کفار حمله آورده قطع مراحل و منازل نمایند \*

درین ضمن از فضل الهی فوجهای تعیین کرده ملک سیف الدین وزیر که پیهم روانه ساخته بود رسیدند - و به مدد کومک و ضرب شمشیر

شب نزدیک حصار تلنگانه رساند و جمعی از لشکریان مبارز پیشه یکم تاز بهادر را به صورت سوداگران تاراج رسیده سرو سامان باخته و یراق و اسلحه شکسته از لشکر جدا ساخته به آنها ارشاد نمود که صبح ناشده به دروازه قلعه رسیده همین که در تردد بر مترددین و نمایند فریاد و اوایل کفان داخل دروازه شده زبان برسیدن لشکر فراوان و به تاراج رسیدن خود به عجز و زاری و نمایند - همین که دروازه بانان و دیگر مردم نزد شمایان برای پرسیدن احوال جمع آیند به چستی تمام هر کرا از آن مردم با یراق بیفتند زیر تیغ کشیده دروازه قلعه<sup>۱</sup> را متصرف شوند و آن قدر استقامت ورزیده پامردی نمایند که ما خود را به شما پاشنه کوب توانیم رساند - آنها اول<sup>۲</sup> روز نوحه کفان داخل شهر شده آنچه سلطان ارشاد نموده بود به عمل آوردند - هنوز صدای دار و گیر آن جماعه به رای تلنگانه نه رسیده بود که فرج سلطان محمد شاه چون سیل ناگهان رسیده بلا موانع به شهر و حصار درآمدند و به گیر گویان به کافر کشی شروع نموده در همه کوچه و بازار متفرق گشته تا خبردار شدن سپاه و رای آنجا چندین هزار کافر را روانه دار البوار نمودند - رای از اطلاع یافتن این بلیه آسمانی خود را باخته دست و پا به باد داده خویش را سراسیمه وار به قلعه ارک رساند - و امرا و نوکران معتمد او خود را به او نقوانسگند رساند و هر جا سر بر آوردند زیر تیغ آبدار بهادران اسلام آمدند و سلطان شهر را با عمارت های حاکم نشین متصرف شده به محاصره قلعه ارک پرداخت و بعد از چند روز که کار بر محصوران ارک تنگ گردید و رای در توقف آنجا خطر جان دانست از راه عقب دیوار قلعه فرار اختیار نمود چون اطراف قلعه را یکم تازان

معنی را حمل بر عالم بے خودی نموده مغنیان را اشاره نمودند که تسلیمات بجای آوردند سلطان این معنی در عالم هوشیاری اطلاع یافته با مجدداً از روی تاکید وزیر را مخاطب ساخته استفسار نمود که برات های مغنیان را بر آن کافر نوشتی ملک سیف الدین نه دانست در جواب چه عرض نماید - سلطان بر آشفت و گفت تو می دانی که آن حرف در عالم نشاء شراب از جمله کلمات لغو از من سرزده نه چنان است و امر نمود که حضور من دو برات بنام رای بیجا نگر نوشته به قوالان و کلانتران حواله نمایند و دو سزاول همراه داده روانه ساخت - و آنها مجبور گردیده قریس و لرزان برات ها را نزدیک رای بیجا نگر بردند - راجه بعد از اطلاع یافتن بر جرأت سلطان محمد - امر نمود که آورنده های برات را تشهیر داده اخراج نمایند - سلطان محمد شاه از شنیدن آن عدم اطاعت و سرکشی آن کافر را دست آویز ماده نزاع و فوج کشی ساخته به تهیه لشکر پرداخته با سپاه حضور و آنچه در اطراف قلمرو خود داشت و نو نگاه داشت مع مصالح توپ و تفنگ تازه به احوال آمده برآمد - گویند رواج آتش بازی که با گوله توپ و بندوق و بان به دفع اعدا پردازند تا عهد سلطان محمد شاه نه بود - دران سال که مراد از سفه ۷۷۲ هفت صد و هفتاد و دو باشد در ملک دکن ابتدا از کارخانه سلطان محمد شاه به سرکاری محمد خان ولد صفر خان رومی به اتفاق دیگر رومیان که بانی این کارخانه ابتدا در دیار فرنگ بعده در بلاد روم گشته بودند وقت اراده آن جهان به استعداد تمام اختراع نموده ترتیب دادند و بعد بر آمدن سلطان محمد شاه راجه بیجانگر نیز با لشکر بے کران و دولک پیاده بر آمد بعد از آنکه افواج هر دو طرف مقابل شدند حق و باطل

به دفع اعدا پرداخته از پیش رو برداشته ملک و قصبه جات تلنگانه را  
 آتش زده و غارت نموده خود را به پای تخت رساندند - رای تلنگانه  
 استغاثه تعدی سلطان محمدشاه به سلطان فیروز شاه پادشاه دهلی نوشته  
 التماس مدد و تسخیر ملک دکن نمود مؤثر نه گردید - سلطان محمد شاه  
 اطلاع یافته سال دیگر با لشکر آراسته متوجه ماک تلنگانه گشته خرابی  
 بسیار رساند - رای تلنگانه رجوع به راجه بیجا نگر آورده برای مدد  
 نوشت - قبل از رسیدن جواب خبر مرگ رای بیجا نگر انتشار یافت  
 ناچار به سلطان صلح نموده دوازده لک هون مع قلعه گلکنده پیشکش  
 سلطان قبول نموده مرخص ساخت - و سلطان محمد شاه در سنه ۷۷۴  
 هفت صد و هفتاد و چهار قلعه گلکنده را که از گل خام بود به تصرف  
 در آورده بغای مسجد گذاشته اذان دین محمدی را بلند آوازه ساخته -  
 اعظم همایون را با فوج لائق برای ضبط گلکنده و وصول پیشکش نگاه داشته  
 مراجعت فرمود \*

دیگر از کارهای دست بسته سلطان محمد که عقل در قبول آن  
 متردد است به روایت محمد قاسم فرشته نوشته می شود که بعد  
 از مراجعت سلطان راجه تلنگانه هوای پیشکش مقرر تخت مرمع که  
 قیمت آن به زبان قلم نتوان داد برای سلطان فرستاد و سلطان استقلال تمام  
 بهم رسانده بهادر خان را به خطاب امیرالامرا معزز ساخت و دختر او را  
 برای مجاهد شاه پسر خود به عقد در آورده - شبی در عالم سرخوشی  
 باد فاب که بزم مهتاب آراسته شده بود - بعده که قوالان و مغنیان نورسیدند  
 هندوستان به نغمهای دلکش سلطان را خوش وقت ساختند - حکم نمود  
 که برات انعام آنها بر راجه بیجا نگر بنویسند - وزیر و ارکان دولت این

امرا پا از اندازه خود بیرون نهاده طریقه نافرمانی اختیار نموده بودند بعد رسیدن به هم رکابی فتح و نصرت همه را به سزا و گوشمال کردار رساند \*

گویند چون سلطان را به شرب خمر به افراط و رواج خرابات خانه میل زیاد بود - و برگزیده زمان و زمین حضرت شیخ زین الدین که در دولت آباد ساکن بودند - ازین معنی نسبت به سلطان کم توجه گردیده اکثر نذر و تحفی که می فرستاد رد می نمودند و می فرمودند که تا سلطان ترک منهیات الهی نه نماید ما را با او صلح نیست - و در آخر عهد بی دماغی ها از طرفین زیاد گردید و سلطان حکم اخراج شیخ نمود - شیخ از دولت آباد برآمده نزدیک روضه شیخ برهان الدین رسیده مصلی از دوش انداخته عصا را بر زمین فرو برده گفتند - الحال کیست که ما را ازین جا حرکت دهد - از شنیدن آن تزلزل در اعضاے سلطان افتاد و به معذرت پیش آمده پیغام عفو تقصیر نمود - شیخ در جواب گفت ما را با سلطان محمد شاه غازی منازعت مالی و ملکی نیست اگر سلطان ترک نافرمانی الهی نماید و از شرب علانیه باز آید مثل او دوست دیگر نزد زین الدین نخواهد بود - سلطان از شنیدن آنکه لفظ غازی بر زبان شیخ جاری گشته بر خود بالیده شکر این عطیة الهی بجای آورد - و همان روز از اثر نفس و توجه باطنی آن واصل بالله توبه از همه کبائر نموده حکم نمود که از قلمرو او مسکرات و خرابات خانه ها را بر طرف سازند - و در نپردن دزدان و راهزنان افتاده از وجود ناپاک آن جماعه دکن را پاک ساخت - و در همان ایام نیک فرجام که موافق پرداخت ملک و دین خود گردید - و در سنه ۷۷۷ هجرت صد و هفتاد و هفت ازین جهان رحلت نمود - هفده

۴۴: پیوستند - ایام جنگ بامتمداد انجامید بعد محاربات صعب که زیاده از اندازه شمار کفار علف تیغ گردیدند و چندین هزار مسلمان به درجه شهادت رسیدند از غلبه اسلام هر بار کفار هزیمت یافته باز مقابل گشته مسلمانان را مغلوب می ساختند \*

\* بیت \*

ز نعل سمندان فولاد میخ \* زمین را ز جنبش بر افتاد بیخ

کار بجای رسید که خبر شهید شدن سلطان مکرر انتشار یافت آخر کار چندین هزار مسلمان کشته و شهید شدند و جنگ های رستمانه که اندازه قبول عقل خارج است به میان آمد که به تفصیل آن پرداختن از سر رشته سخن دور افتادن است آخر از غلبه اسلام راجه هزیمت یافت - و سلطان با غنیمت فراوان و چندین هزار بندی مراجعت نموده راجه ایلچیان سخن دان را به میان آورده بنای عهد و پیمان صلح قائم نمود که آب کشنا در میان ملک حد باشد و بعضی محال این طرف آب مشترک باشند - و نیز مقرر ساختند که چون درین جنگ چندین دفعه بر یک دیگر غالب و مغلوب گردیده هندو و مسلمان بسیار از صغیر و کبیر اسیر نموده اند - از آن جمله برهمنان به شمار که با اطفال و عیال به قید مسلمانان معذب بودند - آنچه ناموس همدیگر باشد همه را خلاص نمایند - \* و من بعد نیز هرگاه پای جنگ و کارزار به میان آید به اسیری و به ناموسی اطفال و عیال نه پردازند و شمشیر بر آنها نه کشند - چنانچه در شرفای دکن قاحال رعایت ناموس و جان عورات و اطفال می نمایند - بعد که سلطان به حسن آباد به فتح و فیروزی رسید - خبر یافت که بعد رفتن سلطان بدان مهم صعب که مدت به طول انجامید و مکرر خبر شهید شدن سلطان و غارت گردیدن لشکر انتشا، یافت - زمینداران نواح دولت آباد و بعضی

پاس ادب خواست نه شنید - و به زور باهاو کشتی گرفته از زمین برداشته چنان بر زمین زد که مرغ روح او از قفس پرید - بعده که بر تخت جلوس نمود به راجه بیجانگر نوشت که اگرچه پدر من با شما سلوک نموده دریایه کشنارا حد ملک قرار داده - بعضی محال این طرف آب را مشترک مقرر ساخته بود - اما شین شراکت را از میان برداشته آن محال را به منصوبان ما وا گذارند که فی ما بین نزاع ملکي نه ماند - کشن راو راے بیجانگر از رسیدن پیغام و نوشته شورش افزا بهم بر آمده نوشت - که قلاع رایچور و مدگل به طریق مدارا به تقاضای وقت به پدر شما وا گذاشته بودیم و بعضی فیلان از زبونی امرای ما به تصرف پدر شمارفته اند باید که دست ازان برداشته به تصرف ملازمان ما وا گذارند - و الا لشکر دریا موج ما را رسیده دانند \*

از شنیدن این جواب مجاهد شاه شعله وار بر افروخته همان روز فرمود که خیمه بیرون زنند و به سرعت تمام طرف بیجانگر مرحله پدما گردید - ازان طرف راے بیجانگر کوس آهنگ جنگ بلند آوازه ساخته با لشکر بیش از اندازه قیاس بر آمد \*

چون مجاهد شاه نزدیک سرحد بیجانگر رسید شنید که شیرے دران راه بیشه را گرفته و راه تردد بر مسافران بسته گشته - و مکرر چفده از امرای هر دو سرحد به قصد دفع او کمر بستند و تدبیرها نمودند - حریف او نه گشتند - سلطان از شنیدن این خبر با خاصان چفد جریده به عزم شکار آن شهر بیشه بر آمد - و اسباب و مصالح شکار شیر با خود نه برده - خود را به بیشه او یکم و تنها رسانید - هر چند امرای التماس منع آن جرادت نمودند فائده نه بخشید - با شیر هم نبرد گشته به ضرب شمشیر کار او ساخته به لشکر

سال و نه ماه به کامرانی سلطنت نموده به برکت جهاد با توشه  
 نیکنامی مرحله پیمای سفر آخرت گشت \*  
 \* شعر \*  
 جهان اے برادر نه ماند به کس \* دل اندر جهان آفرین بند و بس  
 گویند به شمار لک ها کفار زهر تیغ سلطان محمد شاه آمدند و جواهر اندود  
 هفت صد سال زیاده از اندازه قیاس از ا کفار به تصرف سلطان و غازیان  
 در آمده بود \*

## ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه بهمنی

سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه در نوزده سالگی  
 تخت آرای ملک دکن گردید - جوانی بود تنومند شجاع و  
 سخاوت پیشه به اکثر کمالات آراسته زبان ترکی و فارسی نسبت به  
 پدر و جد به فصاحت گفته - گویند در دوازده سالگی روزی در یکی  
 از حجره های خزانه پدر آمده برای بعضی از اطفال هم سال که همراه  
 داشت - چند خریطه زر از خزانچی خواست - او عذر آورد - دست به  
 قفل صندوق زده شکسته - دوازده خریطه بر آورده به اطفال همراه تقسیم  
 نمود - مبارک نام خزانچی که از چپله های سرکار بود هر چند که به زبان  
 خوش و ناخوش مانع آمد فائده نه داد - خزانچی نزد سلطان محمد شاه  
 رفته زبان به شکوه کشود سلطان محمد مجاهد شاه را طلبیده دو سه سیلی  
 زد - تخم کینه او در دل کاشته گردید روزی به مبارک که در قوت و پهلوانی  
 شهرت داشت - گفت بیا تا با هم کشتی بگیریم - هر چند که مبارک عذر



مبتلا گردیدند - و از نه رسیدن رسد غله کم بهاب گردید - ناچار مصلحت بر آن قرار یافت که تلاقی آن بر وقت دیگر موقوف داشته پائ مصالحه به میان آورده به حسن آباد مراجعت نمایند - بعد از معاودت داؤد خان نام که عموی سلطان می شد و در جنگ کشتن راو به سبب تیز جاوی روزی او را مخاطب و معاتب به دشنام ساخته بود - داود خان کینه آن در دل نگاه داشته در فکر انتقام قابوی وقت می جست - شبی سلطان را تنها در خیمه مست و لایعقل با دو غلام کشیک به خواب رفته یافت - چون حب ریاست علاوه کینه گردیده بود به اتفاق مسعود نام بن مبارک خرانچی که در دل او نیز آتش کینه کشتن پدر او شعله می زد - به ضرب شمشیر نهال برومند آن نوجوان را از پا در آورد - چون سلطان مجاهد شاه فرزند نداشت - داؤد شاه امرا را به دعوی ارث سلطنت با خود رام ساخته به انواع رعایت امیدوار نموده - فتنه خون مجاهد شاه را فرونشاند و جنازه او روانه حسن آباد ساخت - مدت فرمان روائی مجاهد شاه سه سال و یک ماه بود \*

بسا شیر درنده سهم ناک \* که از نوک خاری در آید به خاک

## ذکر سلطنت سلطان داؤد شاه بن سلطان علاءالدین گانگوی بهمنی

چون خبر قتل سلطان مجاهد شاه شهرت یافت - اکثر امرا غائبانه سو از اطاعت پیچیده در فکر انتقام افتادند - و ملک سیف الدین نظر بر دفع فساد و وراثت ملک نموده سلطان داؤد را در سنه ۷۷۹ هفت صد و هفتاد و نه به داؤد شاه مخاطب ساخته سکه و خطبه بقام او جاری

خود معاودت نمود - این خبر به راجه بیجانگر که گوشمال یافته پدر او بود رسید - از سرفرازان شجاعت موروثی در دل او از طرف سلطان مجاهد شاه راه یافت - و نسیم اراده نموده پیغام صلح به میان آورده به بهانه شکار برآمده ترک پیکار نموده راه جنگی و کوه‌های قلب اختیار نمود \*

مجاهد شاه که آرزوی سیر بیجانگر و کارزار با کفار آن دیار نمودن در دل او راه یافته بود به صلح راضی نه شده تعاقب راه نموده - مدتی در آن هرزمین دشت پیمای گردیده گاه گاه پاشنه کوب خود را به فوج او رسانده به کفار کشی می پرداخت - و اکثر قتال‌های صعب به میان می آمد و کفار که از آن سرزمین واقف بودند در جاهای تنگ و غارهای سنگ پناه برده هر گاه لشکر اسلام را قراولان او به قابو شکار پیکار خود می یافتند در تلفی تقصیر نمی نمودند و در این مابین هرگاه که جنگ‌های صف‌رُبا به میان می آمد چندین هزار سوار به دار البوار می پیوستند - و گروه گروه مسلمانان به درجه شهادت می رسیدند - و از جلالت و تهوری‌ها که از آن شیربیشه شجاعت به ظهور می آمد دو دو هفته پای او از رکاب خالی نمی شد \*

سم بادپایان ز خون چون عقیق \* شده تا نمد زین به خون در غریق  
 قردی که از آن صفدر معرکه کارزار در آن معاربه رو داده در تاریخ فرشته  
 به تفصیل درج است \*

حاصل کلام سلطان مجاهد شاه خود را به قلعه ادونی رسانده به محاصره پرداخت - چون قلعه گردون اساس پر از ذخیره و مصالح جنگ بود و موسم برسات رسید - مردم لشکر اسلام به انواع مرض از اختلاف آب و هوا

ملک سیف الدین والئی ملک پدر سلطنت - و سکه و خطبه به نام او نمودند - سلطان محمود شاه پادشاه صالح کم آزار خلیق کریم و رحیم بود - بعد از جلوس وزارت را به دستور سابق ملک سیف الدین بحال داشت - و مسعود را به فرموده و صلاح روح پرور آغا در انتقام وفات داؤد شاه به قصاص خون برادر کشید \*

و کشن راؤ را به بیجانگر بعد از خبر سلطنت داؤد شاه لشکر کشی نموده رایچور را محاصره داشت - از شنیدن سلطنت سلطان محمود شاه و خوبی های او ترک مجاهده <sup>۱</sup> نمود و به اتفاق سلطنت او از هر دو طرف پای نزاع و کارزار نیامد - سلطان محمود شاه در کمال خدا ترسی به انتظام سلطنت می پرداخت - و شعرا و مردم مستعد را دوست می داشت - شعرا به بسیار در پائنه تخت او حاضر آمدند - و برای خواجه حافظ شیرازی مبلغی فرستاده طلب نمود - خواجه بعد رسیدن زر و نوشته طلب - نصف زر را صرف کدخدائی همشیره زاده خود نموده باقی را که توشه راه برداشته بود در راه یکی از دوستان غارت زده بے سروسامان به او در خورد - آن مایه خرج راه را به او تواضع نموده از راه به شیراز مراجعت نمود و گویند به سبب طوفانی شدن جهاز به خدمت سلطان نه توانست رسید - بهر حال سلطان اطلاع یافته بار دیگر مبلغی فرستاده از تکلیف آمدن معاف داشت سلطان در ایام انزوا در تزیین لباس می کوشید بعد از سلطنت به لباس سفید کم قیمت قانع گردید - سبب آن ازو پرسیدند - جواب داد در آن حالت مرا فکر لباس خودم دامن گیر بود - <sup>۲</sup> الحال

( ۱ ) - ن - محاصره

( ۲ ) ن - الحال که به لباس عاریت سلطنت تنم مقید گردیدد و فکر بے لباسی بندگان خدا در تقطیع لباس خرد نمی توانم کوشید \*

نموده خود استعفاى وزارت به مېان آورد - سلطان داؤد شاه قبول نه نموده به منت و الحاح وزارت او را بحال داشت و همه خاتونان حرم نيز اطاعت نمودند - الا روح پرور آغا ملقب به شاه خانم که خواهر کلان اعياني سلطان مجاهد شاه بود براى مبارک باد رو برو نيامده مر از اطاعت پيچيده در فکر انتقام خون برادر افتاد - چه اگر داؤد شاه عدم وجود روح پرور آغا را مساوي دانسته نه دانست که

\* مصرع \*

دشمن نه توان حقير و بے چاره شمرد

اما چون روح پرور آغا از ابتدا نسبت به همه خدمه نزد سلطان زاده ها معزز بود به او دار و مدار مي نمود - تا آخر روح پرور آغا با يک از غلامان پدر ساخته اميدوار رعايت ها نموده در وقت نماز داؤد شاه را در عرض قصاص برادر مقتول ساخت - يک ماه و پنج روز سلطنت نمود \*

\* شعر \*

دريں فيروزه ايوان پر آفات \* بدی را هم بدی باشد مکافات

## ذکر سلطنت سلطان محمود 'شاه بن سلطان

### علاءالدین گانگوی بهمنی

بعد از گشته شدن داؤد شاه بعضی امراى هواخواه خواستند که سنجبر نام پسر داؤد شاه را بر تخت نشانند - روح پرور آغا راضي نشده سنجبر را که اندرون محل در اختيار او بود محکول ساخته محبوس نمود - محمود ابن سلطان علاء الدین را سلطان محمود شاه خوانده به اتفاق

( ۱ ) هم از سکه این سلطان وهم از قول مورخين معتبر واضح است که

اسمش محمود بود و احتمال کلي مي دارد که پسر محمود بن علاء الدین بهمن شاه بود

اختیار نموده مزید بر آن این شیوه پیش نمود که غلامان که دخیل امور سلطنت گردیده بودند زمام اختیار غلامان ترکی و حبشی را از رجوع مردم کوتاه ساخت از ایام شاهزادگی مکرر می فرمود و در خلا و ملا بر زبان می آورد که سلاطین چون امانت دار جذاب کهریائی اند باید که عادات و مشایخ و فضلا را محکوم و محتاج<sup>۱</sup> نه سازند - ازین ممر تغلچین که عمده غلامان ترک بود و چشم داشت اختیار وکالت و وزارت داشت قطع این عداوت دیرینه در دل پر کینه خود می کاشت - روز بروز خار خار این حسد در خاطر و جگر آن شقی می خلید - از اتفاقات فاهنجاری روزگار دختره داشت چون پنجه نگار به اقسام حلیه صفات دلبری و شوخی و حسن سیرت و صورت آراسته و در فن موسیقی مشهوره عالم گشته روزه نظر سلطان بر آن فارغ گرد و جان افتاد و قیر عشق او چنان در دل سلطان خلید که زندگانی برو قانع و ناگوار گردید - و هر چند می خواست آن دل ربا را به دام عقد در آورده با خود رام سازد - پدر برگشته ایام او راضی نمی شد - بعده که دانست که سلطان دل باخته عشق دختر بد اختر او گشته و به هزاران آرزو طالب وصال بل مشتاق نظاره جمال اوست روزه آمده التماس نمود که اگر سلطان با محرمه چند در کلبه غلام موروثی خود قدم رنجه غیرموده مراو را در میان هم چشمان سر بلندی بخشند و آرزو دیرینه غلام پیر را بر آرند از بنده پروری ها عجب نه خواهد بود و نیز شهرت داد که می خواهد بعد شرف نزل آن مهر سپهر سلطنت بدر زهره خصال برج عصمت را با قدره جواهر بیش بها از روزه لیاذ پیشکش نماید - سلطان از شنیدن این مزده راحت افزا که خلاصه

که فکر لباس عالمی در دلم جاو گرفته به لباس خود نمی توانم کوشید  
و به همه فقرا و مساکین دور و نزدیک که به او خبر می رسید به قدر  
مقدور وجه معاش می رساند - و ایام سلطنت را به اندیشه تردد  
ازم به هم بزمی صلحا و علما بسر می برد - و بلاد سر نیزه و سنان  
و به آنکه خون ریزی مسلمانان به میان آید - فرمان فرمائی  
می نمود - حاصل کلام که در اولاد بهمنیه هیچ پادشاه مثل او خدا ترس  
و رعیت پرور باذل عادل نه گشته - همیشه در عبادت و اطاعت خالق  
و رعایت مخلوق و دل جوئی خلق الله صرف اوقات می نمود - تا آنکه  
در سنه ۷۹۹ هفت صد و نود و نه به فردوس برین منزل گاه ساخت -  
قریب نوزده سال به کمال نیک نامی کامرانی نموده با توشه دعای  
نیک ازین جهان به جنان شتافت - و ملک سیف الدین نیز بعد از طی  
یک صد و هفت سال از مرحله عمر رفاقت سلطان محمود شاه نموده جهان  
بدرود ساخت \*

نیک و بد چون همی به باید مرد \* خنک آن کس که گوی نیکي برد  
و سوائے نام نیک در جهان نه گذاشت \*  
جهان خوابی است پیش چشم بیدار \* به خواب دل نه بندد مرد هشیار

## ذکر سائنات سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه بهمنی

سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه چون بر تخت ا جلوس  
نمود در جمیع امور به دستور پدر مرحوم با کافه ائام خاص و عام سلوک

گرفته عقب سرا مانند سربازان بازار ملامت بسته بر زمین انداخته به سرنوک خنجر مردمک دیده آن نوجوان مظلوم را از کاسه سر بر آورده امرای هوا خواه را که بیرون نشانده بود هریک را جدا جدا بنام سلطان و بجا آوردن رسمیات توافقات خلعت شادی طلبیده به جلدی و چابکی تمام به قتل می رساند تا از همه رفقای جان نثار سلطان خاطر جمعی حاصل نمود - بعده یکی از محرمان کار را نزد سلطان شمس الدین برادر کهنر سلطان غیاث الدین فرستاده در همان حرم سرا خوانده زبان به مبارک باد سلطنت کشاده درون قلعه بر تخت بهمنی نشاند و امرای همدم و غلامان محرم جمع آمده آداب تسلیمات بجا آوردند - و سلطان غیاث الدین را به منت جان بخشی مرهون احسان ساخته به قلعه ساغر عرف سکر فرستاده محبوس گرداند - یک ماه و بیست روز سلطنت نمود \*

\* شعر \*

بسیار جفا کشید بلبل در باغ \* تا دامن گل گرفت یک دم به فراغ  
نه شمیده هنوز بوی از گل کایام \* از درد فراق کردش آشفته دماغ

## ذکر سلطنت سلطان شمس الدین برادر

### غیاث الدین بهمنی

چون سلطان غیاث الدین را آن غلام بد انجام معیوب و محبوس نمود سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده خود را وزیر و وکیل مطلق قرار داده زمام سلطنت را به کف اقتدار و اختیار خود آورده و محرمان همدم و هم راز را به خدمت و مناصب نامناسب معزز ساخت - و امرای

مراد دل خود می دانست باین ترانه گویا گردید \*  
 \* شعر \*  
 برین مزده گرجان فشام رواست \* که این مزده آسایش جان ماست  
 و به تجویز آن نمک به حرام بد انجام چنده از امرای هواخواه را که  
 بر انداختن آنها را نیز از امر واجب قری می دانست با خود گرفته به  
 خانه آن خانه بر انداز رفت - و آن تیره بخت پر کینه تخت عروسانه  
 آراسته سلطان را بر آن جاداد بعده که بزم ملوکانه آرایش یافت دست ادب  
 بسته برخاست و التماس نمود که مجلس را از مردم نامحرم خالی و  
 خلوت سازند - سلطان عقل و هوش باخته که سوخته آتش عشق دختر آن  
 شوم اختر بود لازمه احتیاط را کار نه فرموده - موافق تکلیف آن بد اندیش  
 به فرمود که همراهان در خلوت خانه بیرون رفته با ارباب طرب بزم آرا  
 کردند و امر نمود که باد را هم محرم نه دانسته در آن عشرت خانه راه  
 نه دهند \*  
 \* شعر \*

به فرمود او به دربان ستم گار \* که باده هم درین درگاه مگذار

فطرت<sup>۱</sup> نام غلام با هوش خود را در آن بزم طرب ساقی نموده در نظر  
 شاه جلوه گر ساخت - و اشاره نمود که به جام های هوش ربایه پیاپی  
 سلطان را مدهوش سازد چون از چند ساغر لبابیز نشه های جلوریز به  
 امید وصال آن صاحب جمال و نظاره حسن<sup>۲</sup> هاقی خوش خط و خال  
 در کاشانه سیفه آن سلطان دل و هوش به باد داده جا گرفت - آن ناپاک  
 بے باک به اتفاق چند غلام سفاک که در گوشه و کنار پنهان ساخته بود  
 برآمده چون بلائی ناگهانی بر سر آن نونهال گلشن سلطنت رسیده با  
 شمشیر و خنجر آبدار حمله آورده در عالم بے خودی دست های او را



و صیحت زیاد نموده بود - و هر دو برادر که به دل و جان خود را از کمر بستگان و فدویان غیاث الدین می شمردند - بعد مکحول و مغلول شدن آن سلطان مظلوم اسپندوار بر آتش قراری می سوختند و زن های هر دو برادر که خواهر اعیانی سلطان غیاث الدین می شدند شوهران خود را در کشیدن انتقام برادر ترفیب می نمودند - و آنها نیز همیشه در فکر تدبیر استیصال آن بد سرشت بودند و تغلچین این معنی را نهמידه متوهم از طرف هر دو برادر گردیده حرف های متوحش به سمع سلطان شمس الدین می رساند - و صلاح بر انداختن بنیاد حیات آنها می داد - و سلطان شمس الدین گفته او را مقرر به غرض دانسته شنیده را ناشنیده می انگاشت تا آن بدکیش به مخدومه جهان گفت که اگر درین دو سه روز فکر هر دو برادر نه کنی هر چه بینی از خود بینی مخدومه جهان سلطان را بر قتل بنی اعمام ترفیب نموده - از فکر قتل شجر حیات آن هر دو برادر آرام نه داشت و قابو نمی یافت - فیروز خان و احمد خان بر اراده مدعیان اطلاع یافته گریخته نزد سدهو نام حاکم قلعه ساغر که از غلامان نمک حلال سلطان غیاث الدین و غائبانه شریک تدبیر هر دو برادر بود - و تغلچین برو دست نیافته مدارا می نمود - رفتند - و باهم عهد و پیمان انصرام انتقام آن بد انجام نمودند و سدهو آنچه داشت از زر و سپاه و اسباب جنگ مهیا نموده کمر خدمت گاری بر میان جان بر بست - و اتفاق نموده به سلطان شمس الدین و ارکان دولت سلطنت پیغام نمودند - که آنچه از غلام نمک حرام به وقوع آمده بر خاص و عام ظاهر است اگر او را به ما سپارند یا خود سیاست نمایند - مایان نیز از بنده های مطیع و فرمان برداریم و الا هرگاه و هر جا برود بر حامیان او دست یابیم تا توانیم با جان و مال خود را در انتقام کشیدن معاف نه خواهیم داشت بعده که

بیگانه را از پایه و نظر اعتبار بر انداخت و جمعی را محبوس و چندی را از حیات مایوس گرداند و برخی از ملاحظه جان و مال که پامال زوال آن بدخصال نه کردند خود را از او نموده از شر او محفوظ ماندند - و والدۀ سلطان شمس الدین که ام ولد بود به جاذبه حب ریاست نسبت به پسر و ملاحظه شر آن بد اختر در خاطر جوئی آن واجب الرحم تقصیر نمی نمود - و پسر را نیز همیشه ترغیب و نصیحت نمودی که او را وزیر مستقل دانسته در همه باب رفیق شفیق و هوا خواۀ خویش شناخته در هیچ مقدمه خلاف صلاح و رضای او کار نه نماید - و سخن بدخواهان او را نه گوش راه نه دهد - و آن نابکار غدار نیز در مراعات خاطر والدۀ سلطان زیاده از حد کوشیده مخاطب به ملکه جهان<sup>۱</sup> ساخته همیشه تحفه ها می فرستاد - و چون از داؤد شاه مقتول سه پسر مانده بودند یکی مسمی به سنجر که روح پرور آقا او را مکحول ساخت دویم فیروز خان<sup>۲</sup> سهوم احمد خان که در آن زمان هفت هشت سال داشتند - و عم ایشان سلطان محمود در تربیت آنها می کوشید - و آداب شکار و پیکار می آموخت - و میر فیضی الله انجو که به حکم سلطان معلم ایشان بود در تعلیم اکثر علوم دقیق زیاد می نمود - قبل از آنکه حق سبکانه فرزند به سلطان محمود عطا فرماید هر دو برادر<sup>۳</sup> را فرزند خوانده به هر دو وصلت دختر خود نموده بود - و گاه گاه به لفظ ولی عهد مخاطب می ساخت و بعد تولد شدن فرزندان فیاض الدین را ولی عهد گردانده در حالت فوت در باب رعایت و حمایت فرزندان از آفات مالی و جانی فیروز خان را و احمد خان را

۱ - و - مخدومه جهان \*

۲ - اغلب این است که فیروز خان و احمد خان پسران احمد خان بن علاء الدین بهمن شاه بودند \*

۳ - و - برادرزاده را \*

برهنه از رو برو پیدا شده در عالم بی خبری زبان به مزه فتنه و بشارت سلطنت کشود - ازین تفول و فال غیب تقویت تمام حاصل نموده با زاد و راحله توکل خود را به گلبرگه رساندند - و سلطان شمس الدین و مخدومه جهان<sup>۱</sup> هر دو برادر را خلعت داده به چرب زبانی و لطف پیش آمدند<sup>۲</sup> و هر دو طرف به خیال بر انداختن همدیگر منتظر قابو بودند - تا آنکه فیروز خان از قائید ایزد منان به رفاقت امیران همراز قابوی کار یافته - چنانچه به تحریر تفصیل آن زبان قلم را آشنا نمودن باطناب سخن منجر می گردد - سلطان شمس الدین را با آن قاتل باطل به دست آورده - اول غلام بد مال تبه کار را با طوق و زنجیر نزد سلطان غیاث الدین حاضر ساخته حربه به دست او دادند - که به مدد باصره باطن بندد و بند آن کور باطن را جدا نماید - آری که کرد که نیافت و که جو گشت که گندم برداشت \*

\* شعر \*

به کار آنچه داری چه گندم چه جو \* که امروز گشت است و فردا درو  
بعده سلطان شمس الدین را مکحول ساخته به قلعه سکر روانه و محبوس گردانیدند سلطنت سلطان شمس الدین پنج ماه و هفت روز بود \*

\* شعر \*

چنین است آئین گردنده دور \* گهی مهربانی ازو گاه جور  
مخدومه جهان با پسر مکحول رخصت که به خواسته با زاد و توشه روانه  
بیت الله گردید \*

۱ - ن - ملکه جهان \*

۲ - ن - و هر روز برای مجری با همراهان هواخواه و فدویان جان نثار در خدمت سلطان شمس الدین می آمدند \*

از سلطان و مخدومه جهان جواب ناصواب شنید . با جمعیت سه چهار هزار سوار یک جان و دل که همه به دل و جان درین کار رفیق بودند برآمدند - و با بعضی امرا که به اکراه با تغلچین به دین رفیق گشته بودند - خفیه به نامه و پیغام عهد رفاقت بر وقت کار به میان آوردند - و متوجه گلبرگه شده چاره کار در آن دیدند که چتر بر سر فیروز خان گرفته و به سلطان فیروز شاه موسوم ساخته احمد خان را خطاب امیر الامرا داده - میر فیض الله انجوي شیرازی استاد خود را وزارت مقرر کرده به قصد استیصال آن بد سگال روانه شدند - تغلچین نیز طبل جنگ نواخته به استقبال هر دو برادر بر آمد - بعد مقابله و مقاتله هزیمت بر فیروز خان افتاد - باز خود را به سکر رساندند \*

بعده بعضی از امرای هواخواه پنهانی پیغام فرستاده که شما را صرفه در جنگ نیست و میان هم خود را به شما نمی توانیم رساند - اگر شما جرأت را کار فرموده پیام عهد و پیمان امان جان به میان آورده به اظهار اطاعت و استعداد خبرداری - خود را به گلبرگه رسانید - شاید و اغلب که به تأییدات مدد الهی ما هم به وقت قابو یافتن کاری توانیم ساخت - هر چهار یار موافق برین مصلحت هم داستان شده - میر فیض الله انجورا که در دانش و زبان آوری از مشاهیر روزگار گفته می شد - نزد مخدومه جهان به اظهار جهان جهان اخلاص مندی و عذر تقصیرات گذشته روانه ساختند - مخدومه جهان و آن غلام بد رگ هر چند بر اطاعت آنها اعتقاد نه داشتند - اما رجوع دشمن را غنیمت دانسته چون همان فکری که هر دو برادر و سدهو باهم تمهید مقدمه نموده بودند آنها نیز به خاطر داشتند - پای عهد و امان به میان آورده نوشته دادند - بعده که فیروز خان از سکر بر آمد به کمال و سوسه مآل کار مرحله پیمای گردید - دیوانه سرپا

عنه در عهد حضرت رسالت و عهد خلافت مغلیفه اول رواج داشت حضرت امیرالمومنین عمر فی الله عنه در خلافت خود به تقاضای مصلحت دینی منع ساختند - از آنکه امامیه نیز از اهل قبله اند اگر در یک مسئله تابع آن جماعه شده آنچه مکفون خاطر است به عمل آرند - شاید نظر بر فضل الهی که آخرتوبه نیز سرمایۀ رستگاری است ماخوذ نه باشند - سلطان گفت اگر جائز بودن متعه در عهد ابوبکر صدیق تصدیق یابد بدان پناه برده جرأت توان نمود - اگرچه علمای حنفی در رد آن روایتی که داشتند به عرصۀ گفتگو آوردند - اما چون میر فیض الله انجو از روی مشکوۀ و صحیح بخاری جواز آن را در وقت حضرت رسالت و خلافت خلیفه اول به اثبات رساند - و سلطان به تبعیت مذهب امامیه و امام مالک و زفر از جمله حوران خوش لقاے هر قوم و بلاد مختلف بعضی را نکاح موقت و اکثرے متعه خوانده در چند روز سه صد زن فراهم آورده قصبۀ علیحدۀ موسوم به فیروزآباد در کنار آب بهدوره آباد ساخته و بنائے نه محل در آنجا گذاشته عمارت های با فضا و صفا و آب های جاری و باغ های فرحت افزا در آن عشرت خانه احداث نموده - در هر محل نه زن خاصه که با هر یک سه کنیزک هر کدام از ملک و قوم مختلف باشند نگاه داشت - و هر مکانے که برای زن های یکی از بلاد هفت اقلیم ساخت - همراه آن کنیز های همان ملک مقرر نموده و کمال احتیاط به کاربرد که همان زبان ملک خود باهم و با سلطان گفتگو نمایند و زن دیگر به آنها هم خانه و زبان نه گردد تا در لهجۀ زبان هیچ یک تفاوت را نیابد - و خود با همه زنان رومی و عرب و عجم و ایران و توران و حبش و دکن و هندوستان همه زنان به فصاحت تمام حرف می زد و مکالمه می نمود - و با همه تسمی حکم شرع محمدي رعایت مساوات و سلوک داد و دهش به کمال

ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه بن سلطان داود شاه

بن علاء الدین گانگوی بهمنی

سلطان فیروز شاه در سنه ۷۹۰ هفت صد و نود از سرنو به صلاح سلطان غیاث الدین و امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود - جوانی بود به کمال صوری و باطنی آراخته و از علوم عقلی و نقلی و ریاضی از اثر تربیت میر فیض الله انجو بهره تام داشت و در خاندان بهمنیه بدان استعداد و کمالات هیچ سلطانی به عرصه وجود نیامده بود - بارجود شغل و نشاء ریاست در صلاح و تقوی سر آمد نیکان روزگار گفته می شد - درس اکثر کتب معتبره منطقی و معانی و بیان و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و فقه می گفت - گویند بر توریث و انجیل شرح نوشته بود - و مدام با صلحا و شعرا و فضلا صحبت می داشت - چقد روز مرتکب شرب پنهانی گردیده آنرا نیز ترک نمود - حتی غنا شنیدن را گذاشت - و با کانه انام به خوش خوئی و جذب قلوب و عدم مردم آزاری و رعیت پروری سلطنت می نمود - اما چون طبع به کثرت مباشرت و موانست نسا و مواملت اقسام زنان جور لقا مائل بود - و نمی خواست که با جاریه و زنان کم اصل نزد مجانست و هم نرمی باز و فضلی همه مذاهب را جمع ساخته گفت چنان شود که به صورت رخصت شرع نبوی موافق خواهی نفس سرکش زنان فراهم آرد - و بعد فراهم آمدن فضلا و قیل و قال بسیار میر فیض الله انجو گفت که نزد امام مالک و زفر رحمه الله متعه و نکاح موقت به شرط اشتها جائز است - و نزد امامیه نیز متعه حلال است - و به روایت امام اعظم حنفی رضي الله